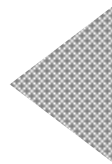


حکمرانی، رقابت پذیری و رشد اقتصادی کشورهای منتخب



دکتر ابوالفضل شاه‌آبادی^۱

عبدالله پورجوان^۲

(تاریخ دریافت ۱۸/۳/۸۹ - تاریخ تصویب ۲۵/۵/۸۹)

چکیده

اهمیت نقش هدایت‌گری و تنظیمی دولت‌ها در دستیابی به رشد اقتصادی مستمر و باثبات هر روز بیش از پیش در محافل علمی آکادمیک و سیاست‌گذاری آشکار می‌شود. هدف بررسی حاضر، تحلیل ارتباط بین شاخص حکمرانی، قدرت رقابت‌پذیری و رشد اقتصادی است. بدین منظور، از برخی داده‌ها و اطلاعات اقتصادی ۱۰۱ کشور که به سه گروه توسعه‌یافته، تازه صنعتی شده و در حال توسعه تقسیم شده‌اند، در طی دوره زمانی ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی استفاده کرده‌ایم. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که کشورهایی که نهادهای تنظیم‌گری و کیفیت حکمرانی آنها بهتر بوده است، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیشتری جذب نموده، و منابع و امکانات کشور را بیشتر به سمت افزایش هزینه‌های تحقیق و توسعه سوق داده‌اند، و از طریق ایجاد تناسب بین نرخ رشد نقدینگی و نرخ رشد اقتصادی تا حدود زیادی تورم را کنترل کرده‌اند، و همچنین هزینه‌های دسترسی به عوامل تولید از قبیل نرخ بهره واقعی و نرخ ارز را متناسب با فضای اقتصادی به مکانیسم بازارها سپرده‌اند. نهایتاً نتایج نشان می‌دهند که در این فضا، قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد افزایش می‌یابد و شاهد توسعه فضای رقابتی در عرصه ملی و بین‌المللی خواهیم بود. همچنین عملکردهای مطلوب‌تر حکمرانی در میان کشورها باعث می‌شود نسبت صادرات کالاهای با تکنولوژی بالا به کل صادرات و همچنین نسبت ارزش افزوده بخش کارخانه‌ای به کل ارزش

۱- عضو هیأت علمی دانشگاه بوعلی سینا، shahabadia@gmail.com

۲- دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد علوم اقتصادی دانشگاه بوعلی سینا، pourjavan1985@gmail.com

افزوده افزایش یابد و سهم این کشورها از تولید جهانی، صادرات و واردات جهانی افزایش یابد.

واژگان کلیدی: حکمرانی، رقابت پذیری، ثبات اقتصادی، رشد اقتصادی.

۱- مقدمه

همواره میزان مداخله دولت‌ها در اقتصاد و فعالیت‌های اقتصادی، مورد مناقشه اقتصاددانان بوده است. پس از خاتمه جنگ جهانی دوم ویرانی‌های بسیاری به جا مانده بود و به همین دلیل این نگرش در توسعه اقتصادی به وجود آمد که جهت دستیابی به رشد و توسعه اقتصادی، بخش خصوصی توانایی و امکانات لازم را در دست ندارد و لذا مداخله گسترده دولت، پیش شرط و موتور محرک پیشرفت اقتصاد می‌باشد. اما بروز مشکلاتی از قبیل رانت‌جویی‌های دولتمردان، ناکارآمدی بنگاه‌های دولتی و وابستگی آنها به یارانه‌های دولت، گسترش فساد، بی‌ثباتی اقتصادی، تورم سطح بالا و ... در دهه ۱۹۷۰ میلادی باعث به وجود آمدن این تفکر در بحث‌های توسعه اقتصادی شد که مکانیسم بازارها بهتر از عملکرد دولت‌ها موجب تخصیص بهینه منابع و کارکردهای اقتصادی می‌شود. در واقع این نگرش طرفدار نقش حداقلی دولت در فعالیت‌های اقتصادی و واگذاری امور به مکانیسم قیمت‌ها و آزادسازی اقتصادی بود، و ضرورت حضور دولت را تنها در موارد شکست بازار، برقراری ثبات سیاسی و امنیت ملی و انجام سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی که بخش خصوصی از انجام آنها ناتوان است، توجیه می‌نمود.

توصیه‌های سیاستی این نگرش برای کشورهای آمریکای لاتین و دیگر کشورهای در حال توسعه در دهه ۱۹۸۰ میلادی را عموماً سیاست‌های تعدیل اقتصادی می‌نامند که به موجب آن کشورها می‌بایست درهای اقتصاد خود را باز کنند و از منافع پیوستن به اقتصاد جهانی منتفع شوند.

اما در حال حاضر در سطح خرد و کلان اقتصادهای کنونی، و به منظور افزایش رفاه؛ همواره تلاش می‌شود تا حداکثر استفاده از حداقل امکانات صورت پذیرد. در این میان نقش دولت‌ها در مهیا ساختن این بستر حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، در حالی که عملکرد بهینه عوامل اقتصادی در برقراری و حاکمیت اقتصاد بازار، مکانیسم قیمت‌ها و مقایسه منافع قابل دستیابی است، اما سیاست هدایت و تنظیم‌گری دولت‌ها در نیل به این هدف، محوری‌ترین و بحث‌برانگیزترین موضوع در بین نهادهای اقتصادی بین‌المللی، اقتصاددانان نهادگرا و تصمیم‌سازان اقتصادی می‌باشد. این نگرش نه تنها آزادسازی صرف در عرصه‌های مختلف اقتصادی و حداقل

سازی دولت را تجویز نمی‌کند، بلکه دولت را در کنار بازار قرار می‌دهد و آنها را مکمل هم می‌داند. به بیان دیگر در چارچوب یک تابع تولید، عوامل متعددی فرایند رشد اقتصادی را توضیح می‌دهند، اما تأکید بر عواملی که منجر به توسعه فضای رقابتی و ایجاد مزیت‌های رقابتی می‌شود، از مهمترین نقش‌های تکمیلی دولت‌ها محسوب می‌شود. برای مثال استیگلیتز^۱ (۱۹۹۸) معتقد است در صورتی که عملکرد بازارها به حال خود رها شود، ممکن است در تشکیل سرمایه انسانی، انتقال تکنولوژی و کاهش شکاف تکنولوژیکی بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه به منظور توسعه فضای رقابتی دچار مشکل شود. بنابراین دولت‌ها باید به عنوان مکمل بازار عمل کنند و فعالیت‌هایی را در دست گیرند که باعث بهبود عملکرد بازار و تصحیح نارسایی‌های بازار شود.

به‌کیش معتقد است رقابت‌پذیری بنگاه، بخش و یا اقتصاد ملی کیفیتی است که از طریق حاکمیت اقتصاد بازار و شکل‌گیری فعالیت‌ها بر پایه مزیت نسبی و رقابتی محقق می‌شود اما موسسه مدیریت توسعه^۲، رقابت‌پذیری ملی را به مفهوم اجتماع ساده بنگاه‌های انفرادی رقابت-پذیر تعریف نمی‌کند، بلکه آن را نتیجه عوامل متعدد رقابت‌پذیر نظیر نحوه هدایت اقتصاد توسط دولت، سیاست‌های اجتماعی و مکانیسم ایجاد ارزش‌ها می‌داند (به‌کیش، ۱۳۸۵: ۱۰۱). بنابراین دولت‌ها در فرایند رشد و توسعه اقتصادی مجبورند تا سیاست‌ها و نهادهای متوازن‌تری را طراحی کنند تا رقابت‌پذیری بین‌المللی و باز شدن بازارها را بهبود بخشند. لذا هماهنگ کردن نقش فعالین اقتصادی، دولت و دیگر گروه‌های جامعه بسیار حیاتی است تا بتوان شرایط بهینه را برای رقابت‌پذیری و رشد باثبات فراهم آورد (به‌کیش، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

از اواسط دهه ۱۹۹۰ میلادی سیاست بهبود حکمرانی و نقش ویژه نهادها، شیوه دستیابی به اقتصاد بازار را متفاوت از آزادسازی محض فعالیت‌های اقتصادی و سپردن امور به دست نامرئی مطرح کرد. بر اساس سیاست حکمرانی، توانمندی‌های دولت‌ها در هدایت صحیح منابع به سمت کاهش فقر، نابرابری و تورم و افزایش آگاهی‌های عمومی، آموزش، پیشرفت تکنولوژیکی اقتصاد و به طور کلی افزایش قدرت رقابت‌پذیری توجیه می‌گردد. برنامه عمران سازمان ملل، حکمرانی را مدیریت امور عمومی بر اساس حاکمیت قانون، دستگاه قضایی کارآمد و عادلانه و

۱ - Joseph E Stiglitz

۲ - Institute for Management Development(IMD)

مشارکت گسترده مردم در فرایند حکومتمداری معرفی می‌کند. بانک جهانی، حکمرانی خوب را نهادها و آداب و رسومی تعریف می‌کند که به وسیله آنها قدرت در جهت مصلحت عمومی در یک کشور اعمال می‌شود و شامل موارد زیر است:

- ۱- فرآیندی که از طریق آن صاحبان قدرت، انتخاب، نظارت و تعویض می‌شوند؛
- ۲- ظرفیت و توانایی دولت برای اداره کارآمد منابع و اجرای سیاست‌های درست؛
- ۳- احترام شهروندان و دولت به نهادهایی که تعاملات اجتماعی و اقتصادی میان آنها را اداره می‌کنند (مهدوی‌عادلی و دیگران، ۱۳۸۷).

بر اساس این تعریف، بانک جهانی شش ویژگی را برای حکمرانی بیان می‌کند:

- ۱- حق اظهار نظر و پاسخگویی؛
- ۲- جلوگیری از بی‌ثباتی سیاسی و خشونت؛
- ۳- اثربخشی دولت (کارآمدی دولت در انجام وظایف محوله)؛
- ۴- بار مالی مقررات و کیفیت تنظیم‌گری؛
- ۵- حاکمیت قانون؛
- ۶- کنترل فساد (میدری، ۱۳۸۳: ۲۵۸)

نتایج بیش از یک دهه تحقیقات تجربی و همچنین بررسی و مشاهده روند اقتصاد کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه بیانگر این است که کشورهای با شفافیت بالاتر، اثربخشی بیشتر دولت، حاکمیت بیشتر قانون و دستگاه قضایی، فساد و بار مالی مقرراتی کمتر و ثبات سیاسی بالاتر و یا به طور کلی حکمرانی بهتر، دارای فضای مناسب‌تر کسب و کار، محیط رقابتی‌تر، سرمایه‌گذاری و انباشت‌های بیشتر در منابع فیزیکی و منابع دانش محور از جمله سرمایه انسانی، ابداعات و اختراعات، و نهایتاً نرخ‌های رشد و درآمدهای سرانه مستمر و باثبات هستند (مئون و ویل^۱ ۲۰۰۵، عجم‌اوغلو و دیگران^۲ ۲۰۰۲، بادون^۳ ۲۰۰۵، کافمن و کرای^۴ ۲۰۰۲، آیمو،

۱ - Pierre-Guillaume Meon & Laurent Weill

۲ - Daron Acemoglu & Simon Johnson & James Robinson & Yunyong Thacharoen

۳ - Marijana Badun

۴ - Daniel Kaufmann, Aart Kraay

کیسونکو و ودر^۱، بارو^۲، راک^۳، ۲۰۰۹، هال و جونز^۴ (۱۹۹۸).

بنابراین به نظر می‌رسد دولت‌ها از طریق اتخاذ سیاست‌های کلان مناسب همچون اعمال انحرافات عمدی قیمت‌های نسبی عوامل به نفع منابع جدید تولید می‌توانند به ایجاد مزیت‌های نسبی اکتسابی و مزیت رقابتی در اقتصاد کمک نمایند و با فراهم آوردن نهادها و زیرساخت‌های اجتماعی مناسب، منابع کمیاب را به سمت بخش‌های مزیت‌دار هدایت کنند.

هدف پژوهش حاضر بررسی و ارزیابی تجربی نقش حکمرانی بر قدرت رقابت‌پذیری و رشد اقتصادی کشورهای منتخب توسعه‌یافته^۵ و در حال توسعه^۶ در طی دوره زمانی ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی است. معیار انتخاب این کشورها در بررسی حاضر صرفاً به وجود اطلاعات و داده‌های اقتصادی مورد استفاده در پایگاه‌های اطلاعاتی از قبیل بانک جهانی برمی‌گردد، همچنین علت انتخاب این دوره زمانی این است که شاخص‌های حکمرانی از سال ۱۹۹۶ میلادی توسط بانک جهانی تولید شده‌اند. عموماً کشورهای در حال توسعه به لحاظ منابع و عوامل فیزیکی و انسانی با مشکلات حادی روبرو نیستند، اما به نظر می‌رسد که در استفاده و کاربرد این عوامل جهت دستیابی به رشد مستمر و باثبات مشکلات عدیده‌ای دارند و نقایص نهادی از استفاده و تخصیص بهینه منابع و عوامل در این کشورها جلوگیری می‌کند. بنابراین ضرورت تحقیقی که به شناخت رابطه بین حکمرانی، قدرت رقابت‌پذیری و رشد اقتصادی بپردازد احساس می‌شود. از این رهگذر می‌توان نکات سیاستی مناسبی را برای سیاست‌گذاران و تصمیم‌سازان اقتصادی

۱ - Aymo Brunetti & Gregory Kisunko & Beatrice Weder

۲ - Robert. J Barro

۳ - Michel.T Rock

۴ - Robert E. Hall & Charles I. Jones

۵- استرالیا، اتریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، هلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، سوئیس، انگلستان، ایالات متحده.

۶- الجزایر، آرژانتین، ارمنستان، آذربایجان، بحرین، بنگلادش، بوسنی و هرزگوین، برزیل، بورکینافاسو، کامرون، جمهوری آفریقای مرکزی، شیلی، چین، کلمبیا، کاستاریکا، ساحل عاج، کرواسی، جمهوری چک، اکوادور، مصر، گرجستان، غنا، یونان، هنگ‌کنگ، مجارستان، ایسلند، هند، اندونزی، ایران، عراق، جامائیکا، اردن، قزاقستان، کنیا، کره جنوبی، کویت، قرقیزستان، لبنان، لیتوانی، لوکزامبورگ، مقدونیه، ماداگاسکار، مالزی، موریثانی، مکزیک، مولداوی، موزامبیک، نیجریه، عمان، پاکستان، پاراگوئه، پرو، فیلیپین، لهستان، رومانی، روسیه، ساموا، عربستان سعودی، سنگال، صربستان، سنگاپور، جمهوری اسلواکی، اسلونی، آفریقای جنوبی، سودان، سوریه، تاجیکستان، تانزانیا، تایلند، تونس، ترکیه، ترکمنستان، اوگاندا، اوکراین، ایالات متحده امارات، اروگوئه، ازبکستان، ونزوئلا، ویتنام، یمن، زامبیا، زیمبابوه.

کشورهای در حال توسعه بویژه اقتصاد ایران استخراج نمود که توجه به آنها، نتایج مثبتی را در فراهم آوردن یک محیط دوستانه کسب و کار و رشد اقتصادی مستمر و باثبات و نهایتاً رفاه عمومی بالاتر به همراه خواهد داشت.

در بخش دوم ادبیات موضوع و پیشینه تحقیق ارائه می‌شود. در بخش سوم به تجزیه و تحلیل آماری داده‌ها و اطلاعات نمونه مورد بررسی پرداخته می‌شود و نهایتاً پس از آن نتیجه‌گیری و نکات سیاستی بیان می‌گردد.

۲- ادبیات موضوع و پیشینه تحقیق

ادبیات موضوع:

پس از حاکم شدن نگرش مکتب شیکاگو مبنی بر آزادسازی اقتصاد و یا همان سیاست‌های تعدیل اقتصادی و مداخله حداقل دولت در امور اقتصادی، بسیاری از کشورهای در حال توسعه به سرعت اصلاحات اساسی در برقراری مکانیسم قیمت‌ها و آزادسازی مالی و تجاری را در دستور کار خود قرار دادند؛ اما به دلیل فقدان زیرساخت‌ها و نهادهای لازم با مشکلات فراوانی روبرو شدند. استیگلیتز از اقتصاددانان نهادگرا و منتقد سیاست‌های تعدیل، علت عدم موفقیت سیاست‌های تعدیل را در نگرش تک بعدی آن به فرایند رشد و توسعه اقتصادی می‌داند. از دیدگاه او اصلاحات باید به تقویت سرمایه اجتماعی و سازمانی و حکمرانی بهتر شرکتی بیانجامد. به اعتقاد او نظام بازار بر مجموعه‌ای از روابط درون سازمان و درون جامعه بنا شده است و این روابط، شبکه‌ای از اعتماد و شناخت را در سازمان و جامعه به وجود می‌آورد که ظرفیت‌های کارآفرینی، سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و حجم مبادله جامعه به آن بستگی دارد (میدردی، ۱۳۸۳: ۳۶).

با این که مسئله حکمرانی و نهادها در نظریه‌های رشد اقتصادی به طور رسمی وارد نشده است، اما با بررسی فرض این نظریه‌ها می‌توان دریافت که نظریه‌پردازان چندان هم بی‌اهمیت به نقش این عامل حیاتی نبوده‌اند. برای نمونه در مدل رشد نئوکلاسیکی سولو^۱ (۱۹۵۶) حقوق مالکیت فیزیکی و فکری محترم شمرده می‌شود و یا اینکه اقتصاد بر اساس مقایسه و تجزیه و تحلیل منافع حرکت می‌کند و یا اینکه فرض می‌شود مکانیسم قیمت‌ها به طور کامل عمل می‌کند. بنابراین در

۱ - Robert M. Solow

این مدل‌ها هیچ نقصی درباره کیفیت حکمرانی پذیرفته نمی‌شود. به عبارت دیگر این تئوری به طور ضمنی فرض می‌کند که تمام نهادهای متناسب و مکمل برای فعالیت بازارها وجود دارند و همچنین انحرافات قیمت‌های نسبی و عدم تخصیص منابع وجود ندارد (بادون، ۲۰۰۵). بنابراین، استخراج می‌شود که در این تئوری به طور ضمنی فرض می‌شود از یک سو نیاز به تضمین کردن مجموعه متناسب و مکملی از نهادها برای فعالیت بازارها وجود دارد و از سوی دیگر این نهادها همانگونه عمل می‌کنند که باید عمل کنند. در واقع با فاصله گرفتن از فروض این مدل‌ها کیفیت حکمرانی افت خواهد کرد و به تناسب آن عملکرد کارآمد بازارها مختل خواهد شد.

البته در مطالعات اخیر و تئوری‌های رشد درونزا سعی شده است تا به لحاظ نظری به تبیین بازدهی‌های فزاینده نسبت به مقیاس و عملکردهای موثر سیاست‌های دولت پرداخته شود. برای مثال هال و جونز (۱۹۹۸) زیرساخت‌های اجتماعی را به نهادها و سیاست‌های دولت تفسیر کردند که سرمایه‌گذاری را در کشور تشویق و جذب می‌کند و رانت‌جویی‌ها در بخش عمومی را از بین می‌برد. گروسمن و هلپمن^۱ (۱۹۹۰)، روبلو^۲ (۱۹۹۱) و لوکاس^۳ (۱۹۸۸) نیز بر ایجاد نهادهایی برای عامل انباشت هزینه‌های R&D و توسعه سرمایه فیزیکی و انسانی جهت متأثر ساختن بهره‌وری عوامل و رشد اقتصادی تأکید کردند.

پیشینه تحقیق

مئون و ویل (۲۰۰۵) در مطالعه‌ای به آزمون ارتباط بین حکمرانی و کارایی فنی اقتصاد کلان پرداختند. بدین منظور آنها از یک نمونه ۶۲ کشوری که شامل دو گروه توسعه یافته و در حال توسعه بود، استفاده نمودند. در این بررسی مطابق با تعریف بانک جهانی، حکمرانی بر اساس شش شاخص مکمل هم که هر یک به ابعاد گوناگون حکمرانی دلالت می‌کنند و همچنین روش مرز کارایی تولید در سطح کل اقتصاد که توسط باتسه و کونلی^۴ (۱۹۹۵) معرفی شده، مورد استفاده قرار گرفته است. در این مطالعه بهره‌وری نیروی کار، تابعی از شاخص‌های حکمرانی، شدت سرمایه فیزیکی، شدت سرمایه انسانی، آزادسازی تجاری و ... در نظر گرفته شده است.

۱ - Gene. M. Grossman & Elhanan. Helpman

۲ - Simone Rebello

۳ - Robert Lucas

۴ - Battese and Coelli

نتایج مطالعه آنها نشان می‌دهد که بهبود حکمرانی همیشه با کارایی بیشتر در ارتباط است. اگرچه هنگامی که متغیرهای حکمرانی به صورت مجزا آزمون شده‌اند، مشاهده شد که اثربخشی دولت - که یکی از ابعاد حکمرانی است - خیلی معنادارتر و قوی‌تر از سایر ابعاد حکمرانی بر کارایی کلی اثر می‌گذارد.

مانوئل و گاگوردیلو، جوز. ال. الوارز آرس^۱ (۲۰۰۳) در مقاله‌ای به بررسی و شناخت ارتباطات و وابستگی‌های علی بین آزادی اقتصادی، مردمسالاری و رشد اقتصادی پرداخته‌اند. به عبارت دیگر، آنها به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که آیا بین رشد اقتصادی، آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی همبستگی‌های علت و معلولی وجود دارد یا خیر؟ این مطالعه بر روی داده‌های ۴۵ کشور^۲ دنیا از مناطق مختلف آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و کشورهای پیشرفته صنعتی در دوره زمانی ۱۹۹۵-۱۹۷۰ میلادی صورت گرفته است. متناسب با پژوهش حاضر، در دو معادله این مطالعه، متغیر وابسته نرخ رشد GDP می‌باشد که به ترتیب تابعی از آزادی اقتصادی از قبیل اندازه دولت، ساختار اقتصاد و استفاده از بازارها، سیاست پولی و پایداری قیمت‌ها، آزادی تجارت و جابجایی سرمایه و ... و آزادی سیاسی و شاخص آزادی سفید^۳ در نظر گرفته شده است. نتایج مقاله حاکی از آن است که آزادی اقتصادی سریع‌تر از آزادی سیاسی، رشد اقتصادی را افزایش می‌دهد. همچنین رشدهای اقتصادی بالاتر منجر به تسریع فرایندهای آزادی اقتصادی و آزادی سیاسی می‌شود.

رابرت. ای هال و چارلز. آی جونز (۱۹۹۸) در مقاله‌ای جامع تحت عنوان «چرا برخی کشورها نسبت به بعضی دیگر تولید سرانه کارگر بیشتری تولید می‌کنند؟» به بررسی این سؤال می‌پردازد که چرا محصول سرانه کارگر در بین کشورها به طور خیلی فاحشی با همدیگر تفاوت دارد؟ این مطالعه با استفاده از داده‌های ۱۲۷ کشور جهان از جمله ایران و برای سال ۱۹۸۸ میلادی، به صورت برش مقطعی انجام شده است. متغیر وابسته در این مدل لگاریتم محصول سرانه هر کارگر

۱ - Manuel Vega Gordillo & Jose' L.A' lvarez Arce

۲- کونگو، غنا، موروکو، نیجریه، تانزانیا، هندوستان، اندونزی، اسرائیل، کره، مالزی، پاکستان، سوریه، تایلند، ترکیه، آرژانتین، شیلی، کلمبیا، کاستاریکا، اکوادور، گواتمالا، مکزیک، پرو، ونزوئلا، استرالیا، اطریش، بلژیک، کانادا، دانمارک، فنلاند، فرانسه، یونان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، ژاپن، هلند، نیوزلند، نروژ، پرتغال، اسپانیا، سوئد، انگلستان، ایالات متحده.

۳ - Freedom House Index

می‌باشد که تابعی از لگاریتم نسبت سرمایه به محصول، سرمایه انسانی سرانه هر کارگر، شاخص تکمیل‌کننده بهره‌وری نیروی کار و زیرساخت‌های اجتماعی در نظر گرفته شده است. زیرساخت‌های اجتماعی توسط دو شاخص بدست می‌آید: اول شاخص سیاست‌های ضد انحرافی دولت^۱ و دوم باز بودن تجارت بین‌المللی^۲ است؛ زیرا هال و جونز معتقدند که سیاست‌های حرکت به سوی تجارت بین‌المللی یک شاخص حساس برای زیرساخت‌های اجتماعی است و تجارت آزاد نسبت به زیرساخت‌های اجتماعی خیلی سریع واکنش نشان می‌دهد. همچنین زیرساخت‌های اجتماعی تابعی از متغیرهای دیگر همچون ویژگی‌های جغرافیایی، استفاده از زبان انگلیسی، تفکیک نژادی، وابستگی‌های منطقه‌ای، لگاریتم جمعیت، لگاریتم نسبت سرمایه انسانی، متغیر شاخص سیستم سرمایه‌داری می‌باشد. بر پایه محاسبات و تحقیقات صورت گرفته در این مطالعه، این اقتصاددانان نشان می‌دهند که سرمایه فیزیکی و دستیابی آموزشی^۳ (بالاترین درجه تحصیلی که هر شخصی به آن دست می‌یابد)، فقط به طور جزئی می‌تواند تفاوت در محصول سرانه هر کارگر در بین کشورها را توضیح دهد. این محققان مقادیر زیادی از تفاوت و اختلاف در سطح پسماندهای مدل رشد سولو را در بین کشورهای مورد بررسی پیدا کردند. به بیان دقیق‌تر، آنها دریافتند که تفاوت‌ها در انباشت سرمایه، بهره‌وری و بنابراین محصول سرانه هر کارگر به وسیله تفاوت‌ها در نهادها و سیاست‌های دولت، که زیرساخت‌های اجتماعی نامیده می‌شوند، توضیح داده می‌شود. آنها دریافتند که زیرساخت‌های اجتماعی درونزا هستند و به صورت تاریخی به وسیله موقعیت هر کشور و دیگر عوامل اثرگذار مشخص می‌شود.

دارون عجم اوغلو، سیمون جانسون، جیمز رایینسون و یون یانگ تای چاروئن^۴ (۲۰۰۲) در مقاله‌ای تحت عنوان «دلایل نهادی، علایم اقتصاد کلان: گذار، بحران و رشد» به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که آیا عملکرد بد اقتصاد کلان در جوامع درحال گذار نتیجه انحراف و اشتباه سیاست‌های کلان اقتصادی است یا این که دلایل عمیق نهادی منجر به اتخاذ سیاست‌های کلان اقتصادی و خروجی‌های اقتصادی از قبیل تورم بالا، کسری بودجه شدید، عدم تعادل نرخ‌های

۱ - Index of Government Anti-Diversion Policies(GADP)

۲ - Open to International Trade

۳ - Educational attainment

۴ - Daron Acemoglu & Simon Johnson & James Robinson & Yunyong Thaicharoen

ارز و رشد اقتصادی خیلی آهسته می‌شود؟ این مطالعه جامع با استفاده از داده‌ها و اطلاعات همه کشورهای جهان و به صورت پانل دیتا و همچنین بکارگیری میانگین‌های ۵ ساله برای هر کشور طی دوره ۱۹۹۷-۱۹۷۰ میلادی انجام شده است. متغیر وابسته مدل ارائه شده، منافع محصول اقتصاد کلان است که به وسیله سه متغیر انحراف معیار رشد GDP سرانه، شدت بحران اقتصادی و بدترین وضعیت محصول و همچنین متوسط رشد سرانه می‌توان آن را بیان کرد، و تابعی از بردار سیاست‌های اقتصاد کلان، متغیر سنجش نهادها و محدودیت اجرایی، بردار متغیرهای استاندارد کنترل از قبیل اندازه دولت، لگاریتم متوسط نرخ تورم، ارزشگذاری بیش از حد نرخ ارز و درآمد سرانه دوره قبل می‌باشد. نتایج حاکی از آن است که انحراف سیاست‌های اقتصاد کلان احتمالاً از علائم مشکلات نهادی است و این مشکلات بیش از دیگر دلایل اقتصادی اصلی، توضیح‌دهنده گذار خواهند بود. این اقتصاددانان دریافته‌اند که انحرافات در سیاست‌های اقتصاد کلان ریشه در بیماری‌های نهادی دارد و این مشکلات نهادی است که زمینه‌های بحران را در اقتصاد به وجود می‌آورد و کارکردهای مطلوب سیاست‌های اقتصادی را مختل می‌کند. نتایج همچنین نشان می‌دهد که اثرات تفاوت‌های نهادی روی گذار به واسطه بررسی متغیرهای اقتصاد کلان جوامع مشخص نمی‌شوند، بلکه نهادهای ضعیف در میان یک سری از اقتصادها دلایل گذار به نظر می‌رسند و موجب عملکردهای ضعیف رشد می‌شوند.

پارش کومار نارایان^۱ (۲۰۰۸) در مقاله‌ای به تعیین آماری و اقتصادسنجی عوامل مؤثر بر سرمایه‌گذاری با تمرکز بر اثر مردمسالاری در فیجی می‌پردازد. در این مطالعه کشش‌های بلندمدتی که بصورت اقتصادسنجی استنتاج شده، به منظور تعدیل مدل تعادل عمومی قابل محاسبه (CGE) استفاده شده است تا تابع سرمایه‌گذاری پایه‌گذاری شود. یافته‌ها حاکی از آن است که مردمسالاری یک اثر معنی‌دار آماری مثبت بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در فیجی دارد. بر اساس مدل تعادل عمومی مشخص می‌شود در صورتیکه فیجی یک کشور کاملاً دمکراتیک شود، تولید ناخالص داخلی واقعی و رفاه ملی واقعی به ترتیب به ترتیب ۰/۰۱ و ۰/۰۵ درصد افزایش می‌یابد، عملکرد پس‌اندازها و درآمد دولت بهبود می‌یابد، مازاد تراز جاری به وجود می‌آید، و مصرف خصوصی و درآمد قابل تصرف به ترتیب در حدود ۰/۰۵ و ۰/۱۲ درصد افزایش می‌یابد.

محمد حسین مهدوی عادل، محمد حسین حسین‌زاده بحرینی و افسانه جوادی (۱۳۸۷) در مقاله- ای با عنوان «تأثیر حکمرانی خوب بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط» با به کار بردن چند شاخص توسعه جدید به بررسی اثرگذاری حکمرانی خوب بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌پردازد. این مطالعه به صورت پانل دیتا و برای یک نمونه ۳۴ کشوری^۱ با درآمدهای متوسط طی دوره زمانی ۲۰۰۴-۱۹۹۶ میلادی انجام گرفته است. در این بررسی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به عنوان متغیر وابسته تابعی از تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری آمریکا، نرخ رسمی ارز، نرخ تورم بر اساس CPI و همچنین میانگین وزنی شاخص‌های شش‌گانه حکمرانی خوب بر اساس تعریف بانک جهانی (شاخص حق اظهارنظر و شفافیت و پاسخگویی، شاخص ثبات سیاسی، شاخص اثربخشی دولت، شاخص کیفیت تنظیم‌گری، شاخص تأمین قضایی و شاخص کنترل فساد) در نظر گرفته شده است. نتایج تخمین‌ها نشان می‌دهد که حکمرانی خوب از عوامل مؤثر در جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط است و بر اساس معناداری ضرایب، تولید ناخالص داخلی، میانگین وزنی شاخص‌های شش‌گانه حکمرانی، نرخ رسمی ارز و نرخ تورم به ترتیب بیشترین تأثیر را بر FDI داشته‌اند. در واقع این مطالعه نشان می‌دهد که شاخص‌های حکمرانی، اثر معناداری بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط داشته است و دیگر متغیرهای مستقل مدل نیز متأثر از همین متغیر حکمرانی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اثرگذار بوده‌اند.

۳- تجزیه و تحلیل آماری

نقش کلیدی حکمرانی در استفاده از نهادها و سیاست‌های اقتصادی در عملکردها و کارکردهای آن اقتصاد در عرصه ملی و بین‌المللی تجلی می‌یابد. از آنجا که همواره در علم اقتصاد بحث می‌شود که قیمت‌ها برای فعالین اقتصادی علامت‌دهنده هستند و انتخاب تصمیم‌گیری‌های سرمایه‌گذاری و مصرف آینده آنان را شکل می‌دهند، انتظار می‌رود که حکمرانان سیاست‌های

۱ - آرژانتین، اردن، اروگوئه، استونی، اوکراین، الجزایر، ایران، باریادوس، برزیل، بلغارستان، بوتسوانا، بولیوی، پرو، تایلند، ترکیه، تونس، دومینکن، روسیه، رومانی، شیلی، فیلیپین، کاستاریکا، کرواسی، کلمبیا، گواتمالا، لهستان، لیتوانی، ماززی، مجارستان، مصر، مکزیک، ونزوئلا، یونان، جمهوری چک، جامائیکا.

اقتصادی و نهادهای تنظیم‌گری خود را به گونه‌ای به کار گیرند که بتوانند نقش جدی در توسعه فضای رقابتی و علامت‌دهی صحیح به فعالین اقتصادی ایفا کنند و همچنین در راستای تخصیص بهینه منابع به افزایش قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد کمک نمایند. برای مثال حکمرانانی که سعی در پوشاندن نقایص مکانیسم بازارها دارند، قیمت‌های نسبی عوامل را به گونه‌ای تعیین می‌کنند که با فراوانی فیزیکی نسبی عوامل تناسب داشته باشد نه این که به صورت دستوری و بر اساس ملاحظات سیاسی تعیین شود. اینگونه قیمت‌گذاری‌ها حاوی اطلاعات اشتباه و ناقص برای سرمایه‌گذاران است و لذا تخصیص بهینه منابع را مختل می‌سازد. در واقع تفاوت عملکردهای حکمرانی در نحوه هدایت اقتصاد و بکارگیری سیاست‌های اقتصادی مشخص می‌شود. حکمرانان خوب همواره سعی دارند متناسب با فضای اقتصادی خود از طریق قیمت‌گذاری صحیح به استفاده از مزیت‌های نسبی طبیعی بپردازند و همچنین با ایجاد انحرافات عمدی، قیمت‌های نسبی عوامل به نفع عوامل تولید دانش‌محور همچون هزینه تحقیق و توسعه، سرمایه انسانی، ابداع و نوآوری و ... به ایجاد مزیت‌های نسبی اکسپاتی، مزیت رقابتی و افزایش بهره‌وری عوامل تولید خود کمک کنند. در نتیجه شاهد افزایش سهم این اقتصادها در تولید جهانی، تجارت جهانی، تولید و صادرات کالاهای با تکنولوژی بالا، ارزش افزوده بخش کارخانه‌ای و صنعتی، ایجاد جاذبه برای سرمایه‌گذاران خارجی و همچنین توسعه بازار مؤلفه‌های اقتصاد دانش‌محور و ... خواهیم بود. اکنون به بررسی و تجزیه و تحلیل رابطه برخی از مهمترین متغیرهای اقتصاد کلان و شاخص کل حکمرانی در میان کشورهای منتخب می‌پردازیم.

شاخص‌های حکمرانی قابل اندازه‌گیری به پیروی از تعریف بانک جهانی، در نتیجه تلاش‌های سه تن از محققان این نهاد، دانیل کافمن، آرت کرای و پابلو زویدو لوبتون^۱ از سال ۱۹۹۶ به بعد هر ساله تولید می‌شود. همانطور که اشاره شد این شاخص‌ها عبارتند از: ۱- حق اظهار نظر و پاسخگویی، ۲- ثبات سیاسی، ۳- اثربخشی دولت، ۴- کیفیت تنظیم‌گری، ۵- حاکمیت قانون و ۶- کنترل فساد. این شاخص‌های کلی بر اساس صدها متغیر فردی جزئی و خاص پایه‌ریزی شده‌اند و ابعاد متنوع حکمرانی را اندازه‌گیری می‌کند. این داده‌ها از ۳۵ منبع اطلاعاتی که به وسیله ۳۳ سازمان مختلف در دور دنیا فراهم شده است، دریافت می‌شود. این شاخص‌ها جنبه‌های

گوناگون اداره و عملکرد بخش عمومی، بخش خصوصی و تخصص‌های NGO را در هر کشور منعکس می‌کند (کافمن، کرای و زویدو لوبتون، ۲۰۰۹). شایان ذکر است در این پژوهش شاخص کل حکمرانی بر اساس یک میانگین ساده از شاخص‌های منفرد حکمرانی - مطابق با مطالعات کافمن و کرای - در نظر گرفته شده است.

بر اساس محاسبات انجام گرفته در جدول (۱) ملاحظه می‌شود که طی دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی، میانگین تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت سال ۲۰۰۰)، ۱۹ کشور توسعه‌یافته با درآمدهای بالا، به طور متوسط سالانه رشدی معادل ۲/۴۶ درصد داشته و از ۱۱۱۲/۵ به ۱۴۸۱ میلیارد دلار افزایش یافته است. گفتنی است که در سال ۲۰۰۶ میلادی ایالات متحده با حدود ۱۱۳۱۵ میلیارد دلار بیشترین و پرتقال با ۱۱۸/۵ میلیارد دلار، کمترین تولید ناخالص داخلی را در بین کشورهای توسعه‌یافته دارا می‌باشند. همچنین متوسط میانگین نرخ رشد سرانه و متوسط میانگین نرخ رشد اقتصادی این کشورها در کل دوره مورد بررسی به ترتیب حدود ۲/۲ و ۲/۸ درصد است. طی همین دوره میانگین تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت سال ۲۰۰۰)، ۸۲ کشور در حال توسعه با درآمدهای متوسط و پایین، به طور متوسط سالانه ۵/۲۵ درصد رشد داشته و از ۷۴/۵ میلیارد دلار به رقم ۱۲۴ میلیارد دلار رسیده است. در بین کشورهای این گروه، چین با حدود ۲۰۹۶ میلیارد دلار، بیشترین و جمهوری آفریقای مرکزی با ۹۵۰ میلیون دلار کمترین تولید ناخالص داخلی را در سال ۲۰۰۶ به خود اختصاص داده‌اند. ایران نیز در همین سال با حدود ۱۳۸ میلیارد دلار از متوسط گروه خود بالاتر بوده است. متوسط میانگین نرخ رشد سرانه و متوسط میانگین نرخ رشد اقتصادی کشورهای رو به توسعه در طول دوره زمانی به ترتیب حدود ۳/۳ و ۴/۶ درصد می‌باشد. البته نمی‌توان انتظار داشت که همه کشورهای این گروه به یک نسبت رشد می‌یابند، بلکه بسته به تنوع منابع طبیعی، درجه در دسترس بودن منابع نوین تولید از جمله سرمایه انسانی، تکنولوژی و مدیریت علمی و همچنین نحوه هدایت اقتصاد توسط دولت و یا به طور کلی کیفیت نهادها و حکمرانی نرخ رشد اقتصادی و تولید سرانه نسبت به کشورهای موفق این گروه و کشورهای توسعه‌یافته مورد بررسی دچار نوسان می‌باشد.

شایان ذکر است طی دوره مورد بررسی میانگین سهم تولید ناخالص داخلی هر کدام از

کشورهای توسعه یافته به کل تولید ناخالص داخلی جهان^۱ از ۴/۰۳ در سال ۱۹۹۶ به ۳/۸۲ درصد در سال ۲۰۰۶ میلادی کاهش یافته است. البته کماکان این کشورها وزن اصلی تولید ناخالص داخلی اقتصاد جهانی را به خودشان اختصاص داده‌اند، به طوری که در سال ۱۹۹۶ بیش از ۷۶ درصد و در سال ۲۰۰۶ میلادی بیش از ۷۲ درصد GDP جهانی حاصل تولیدات این کشورها بوده است، اما با این حال متوسط نرخ رشد سالانه این نسبت در دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۷ میلادی برای هر کشور ۰/۵- درصد می‌باشد. روند کاهشی سهم این کشورها از تولید جهانی در طی این سال-ها می‌تواند بیانگر این نکته باشد که کشورهای در حال توسعه نیز می‌توانند همانند دیگر کشورهای رو به رشد، همچون چین و دیگر کشورهای موفق شرق آسیا با اتخاذ سیاست‌های صحیح اقتصادی و تأکید بر الگوهای جدید رشد درونزا از طریق افزایش قدرت رقابت‌پذیری و بهره‌وری اقتصاد ملی، سهم خود را در اقتصاد جهان افزایش دهند.

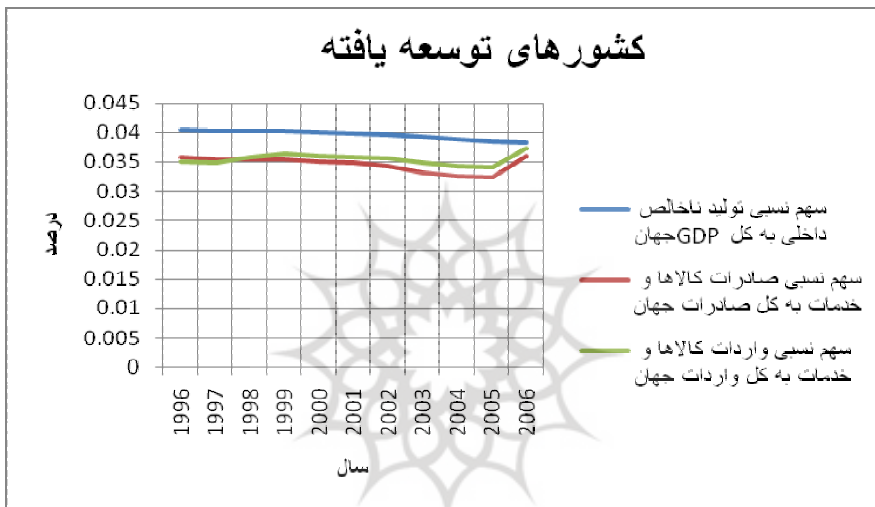
میانگین سهم صادرات کالاها و خدمات (به قیمت ثابت سال ۲۰۰۰ میلادی) گروه ۱۹ کشور توسعه یافته به کل صادرات جهان از ابتدای دوره تا سال ۲۰۰۵ روند کاهشی داشته است و به طور متوسط برای هر کشور از ۳/۵۸ به ۳/۲۳ درصد رسیده است. البته این کشورها وزن اصلی تجارت جهانی طی دوره مورد مطالعه را به خود اختصاص داده‌اند، به طوری که مجموع سهم صادراتی این گروه در سال ۱۹۹۶ میلادی تقریباً ۶۸ درصد بوده، ولی در سال ۲۰۰۵ به بیش از ۶۱ درصد صادرات جهانی بالغ نمی‌شود. بیشترین و کمترین سهم صادراتی در سال ۲۰۰۵ در بین کشورهای این گروه با ۱۲/۵ و ۰/۳ درصد به ترتیب به ایالات متحده و پرتغال تعلق دارد. نکته حائز اهمیت این است که امروزه کشورهای بسیاری در تلاشند تا با اتکا و تأکید بر مؤلفه‌های جدید تولید و افزایش قدرت رقابتی خود در عرصه بین‌المللی، سهم خود را در تجارت جهانی افزایش دهند و این ادعا به سادگی از کاهش سهم صادراتی کشورهای توسعه یافته در تحلیل حاضر استنتاج می‌شود.

بررسی روند میانگین سهم واردات کشورهای با درآمد بالا به کل واردات جهان مشخص می‌کند که این شاخص دارای نوساناتی متناسب با ادوار تجاری کشورهای مورد بررسی است، به

۱- داده‌های کشورهای افغانستان، آمریکن ساموا، آندورا، برمودا، جزایر ساین، جزایر چانل، کوبا، جزایر فائرو، گرینلند، گوام، جمهوری کره شمالی، لیختنشتاین، مایوت، موناکو، میانمار، جزایر ماریانای شمالی، قطر، سومالی و جزایر ویرجین در دست نیست.

طوری‌که متوسط این سهم طی دوره مورد مطالعه برای هر یک از کشورهای این گروه در حدود ۳/۵۵ درصد است. البته باز هم باید خاطر نشان ساخت که کشورهای توسعه یافته عمده‌ترین سهم را در تجارت جهانی دارند و مجموع سهم وارداتی این کشورها در سال ۱۹۹۶ حدود ۶۶ درصد و در سال ۲۰۰۵ میلادی به ۶۴/۸ درصد رسیده است. اما با توجه به نمودار (۱)، متوسط نرخ رشد این نسبت برای دوره مورد مطالعه در هر کدام از کشورهای توسعه یافته ۰/۳ درصد کاهش را در هر سال نشان می‌دهد.

نمودار (۱) - اطلاعات کشورهای توسعه یافته در مقایسه با جهان



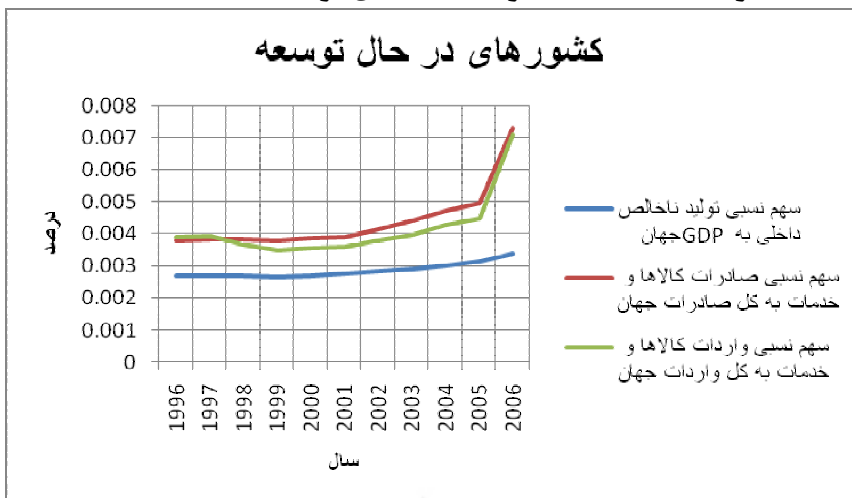
طی دوره مورد مطالعه میانگین سهم تولید ناخالص داخلی به کل تولید ناخالص داخلی جهان برای هر یک از کشورهای در حال توسعه (۸۲ کشور مورد مطالعه) به طور متوسط حدود ۰/۳ درصد بوده است و به طور متوسط در هر سال ۲/۳ درصد رشد داشته و از ۰/۲۷ درصد در سال ۱۹۹۶ به حدود ۰/۳۴ درصد در سال ۲۰۰۶ میلادی برای هر کشور افزایش یافته است. مجموع سهم تولید ناخالص داخلی به کل تولید ناخالص داخلی جهان نشان می‌دهد که کشورهای در حال توسعه برای دست یافتن به سهم بیشتری در تولید جهانی، بایستی علاوه بر استفاده کارآ از منابع موجود، بر ایجاد زیرساخت‌ها و نهادهای لازم برای استفاده گسترده از منابعی که زمینه بازدهی‌های فزاینده نسبت به مقیاس را به وجود می‌آورد و همچنین فراهم ساختن محیطی رقابتی تأکید کنند.

مجموع سهم تولید ناخالص داخلی به کل تولید ناخالص داخلی جهان در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۶ تقریباً ۲۲ درصد بوده است که این رقم در سال ۲۰۰۶ میلادی بالغ بر ۲۵ درصد شده است. در بین کشورهای این گروه در سال ۲۰۰۶ بیشترین سهم از تولید جهانی به ترتیب متعلق به چین، هند و کره جنوبی $۵/۶$ ، $۱/۹$ و $۱/۸$ درصد بوده است.

بررسی روند میانگین سهم صادرات کالاها و خدمات به کل صادرات جهان در کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد که از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵م. این نسبت به طور متوسط برای هر کشور، رشد سالانه‌ای در حدود ۷ درصد داشته و میانگین این نسبت برای هر کشور از $۰/۳۸$ به حدود $۵/۰$ درصد رسیده است. لازم به ذکر است که در بین کشورهای مورد بررسی در نمونه ۸۲ کشوری چین و کره جنوبی به ترتیب با $۱۲/۹$ و ۵ درصد بیشترین سهم صادراتی را در سال ۲۰۰۶م. داشته‌اند.

تجزیه و تحلیل میانگین نسبت واردات کشورهای در حال توسعه مورد مطالعه به کل واردات جهان بیانگر این است که متوسط رشد سالانه این نسبت طی دوره ۲۰۰۵ - ۱۹۹۶ در حدود $۱/۶$ درصد بوده است و میانگین این نسبت برای هر کشور از $۰/۳۹$ در ابتدای دوره به $۰/۴۴$ درصد در سال ۲۰۰۵م. افزایش یافته است. البته این در حالی است که مجموع نسبت واردات کشورهای مورد مطالعه از کل واردات جهان از حدود ۳۰ درصد در ابتدای دوره به $۳۲/۶$ در سال ۲۰۰۵ و ۴۸ درصد در سال ۲۰۰۶ افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶ کشور چین، لوگزامبورگ و کره جنوبی به ترتیب با حدود $۹/۵$ ، ۵ و $۴/۳$ درصد بیشترین سهم وارداتی را در میان کشورهای این گروه به خود اختصاص داده‌اند (نمودار (۲) را ملاحظه کنید).

نمودار ۲- اطلاعات کشورهای در حال توسعه در مقایسه با جهان



به نظر می‌رسد که در بین کشورهای در حال توسعه سهم قابل توجهی از تولید، واردات، صادرات و همچنین رشد و تغییرات این مؤلفه‌ها در اقتصاد جهان، متعلق به چند کشور خاص از جمله چین، کره جنوبی، مالزی، فیلیپین و چند کشور دیگر باشد که می‌توان برخی از آنها را به عنوان کشورهای تازه صنعتی شده و یا کشورهای در حال توسعه موفق و با درآمدهای متوسط قلمداد نمود و با حذف این کشورها از مجموعه کشورهای در حال توسعه، بهتر به واقعیت شاخص‌های اقتصادی و قدرت رقابت‌پذیری این کشورها پی برد.

به دلیل اینکه شاخص‌های حکمرانی، اثرگذاری نهادها و برخی جنبه‌های کیفی ابعاد دولت را مشخص می‌کنند، نمی‌توان از نرخ رشد و نسبت‌های این شاخص جهت تحلیل بهره جست. اما هنگامیکه مقادیر مطلق میانگین شاخص حکمرانی در میان کشورهای نمونه مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، مشخص می‌شود که تفاوت‌های فاحشی در دو گروه کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود دارد. در حالیکه متوسط شاخص کلی حکمرانی برای دوره مورد مطالعه در هر یک از کشورهای توسعه‌یافته به طور میانگین حدود ۱/۴۹ است، متوسط این شاخص برای هر کدام از کشورهای در حال توسعه به طور متوسط منفی و برابر ۰/۲۲۷- می‌باشد. به اعتقاد بسیاری از اقتصاددانان از جمله مئون و ویل (۲۰۰۴)، عجم‌اوغلو و دیگران (۲۰۰۲)، بادون (۲۰۰۵) و هال و جونز (۱۹۹۸)، تفاوت‌های بین نرخ‌های رشد و درآمد در بین کشورها ناشی از تفاوت‌های عمیق

نهادی و عملکردهای حکمرانی است. در واقع تفاوت حکمرانی در بین کشورها موجب اتخاذ سیاست‌های ناصحیح اقتصادی و مداخله‌های نابجا دولت در اقتصاد کشورهایی می‌شود که حکمرانی ضعیفی دارند. در نتیجه به جای اینکه در طول روند زمانی شاهد افزایش قدرت رقابت-پذیری این کشورها در عرصه ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی باشیم؛ در عوض شاهد تخریب فضای رقابتی و کاهش قدرت چانه‌زنی فعالین اقتصادی این کشورها در فضای بین الملل و داخلی آنها می‌باشیم. هنگامی که میانگین شاخص حکمرانی در بین کشورها، پایین‌تر از متوسط گروه خود باشد به همان نسبت شفافیت و اثربخشی دولت‌ها کاهش می‌یابد و به دلیل عدم شناخت صحیح و جامع از اوضاع اجتماعی و اقتصادی کیفیت مقررات و نقش هدایتگری دولت‌ها افت می‌کند. به نظر می‌رسد در این شرایط به دلیل عدم وجود اطلاعات کامل، عاملین اقتصادی قدرت تصمیم-گیری و انتخاب خود را از دست می‌دهند، فرایند زمانی انجام پروژه‌های سرمایه‌گذاری طولانی می‌شود، فساد افزایش می‌یابد و نهایتاً قدرت رقابت‌پذیری مؤسسات اقتصادی، تخصیص بهینه منابع و همچنین نرخ‌های رشد مستمر و با ثبات با مشکل مواجه می‌شود.

جدول ۱- خلاصه اطلاعات اقتصادی کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه مورد بررسی

تعداد	سال	میانگین شاخص حکمرانی	میانگین تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت ۲۰۰۰ میلیارد دلار)	میانگین نرخ رشد اقتصادی (٪ سالانه)	میانگین نرخ رشد سرانه اقتصادی (٪ سالانه)	میانگین سهم GDP به کل تولید ناخالص جهان (٪)	میانگین سهم صادرات به کل صادرات جهانی (٪)	میانگین سهم واردات به کل واردات جهانی (٪)
کشورهای توسعه یافته	۱۹۹۶	۱/۴۶۹	۱۱۱۲/۵۰	۲/۷۶	۲/۲۹	۴/۰۳۲	۳/۵۸۲	۳/۵۱۷
	۱۹۹۷	—	۱۱۴۸/۶۲	۳/۷۹	۳/۳۳	۴/۰۱۳	۲/۵۵۴	۳/۴۹۹
	۱۹۹۸	۱/۵۱۳	۱۱۷۶/۷۳	۳/۴۲	۲/۹۸	۴/۰۰۲	۳/۵۵	۳/۵۹۷
	۱۹۹۹	—	۱۲۱۲/۴۹	۳/۶۴	۳/۱۵	۴/۰۰۹	۳/۵۵	۳/۶۵۲
	۲۰۰۰	۱/۵۳۲	۱۲۵۵/۹۶	۴/۰۷	۳/۴۴	۳/۹۹	۳/۵۰۸	۳/۶۱۲
	۲۰۰۱	—	۱۲۶۹/۹۳	۱/۹۰	۱/۳۲	۳/۹۷۳	۲/۴۸۲	۳/۵۸۹
	۲۰۰۲	۱/۵۲۳	۱۲۸۵/۳۹	۱/۵۳	-۰/۹۰	۳/۹۵۷	۲/۴۲۷	۳/۵۶
	۲۰۰۳	۱/۵۱۵	۱۳۰۸/۶۶	۱/۴۲	-۰/۷۳	۳/۹۲۵	۲/۳۱	۳/۳۸۲
	۲۰۰۴	۱/۵۱۶	۱۳۴۸/۹۷	۲/۸۰	۲/۰۹	۳/۸۸۷	۲/۲۵۳	۳/۴۲۴
	۲۰۰۵	۱/۴۶۰	۱۳۸۱/۴۵	۲/۳۷	۱/۵۵	۳/۸۴۹	۳/۲۳	۳/۴۱۴
۲۰۰۶	۱/۴۵۴	۱۴۸۱/۸۹	۳/۰۹	۲/۳۴	۳/۸۲۹	۳/۶۱۱	۳/۴۴۴	
کشورهای در حال توسعه	۱۹۹۶	-۰/۳۲۹	۷۴/۵۹	۵/۰۴	۳/۵۴	-۰/۲۷۰۳	-۰/۳۹۷۷	-۰/۳۹۰۴
	۱۹۹۷	—	۷۶/۷۵	۴/۵۵	۳/۰۵	-۰/۲۷۱۴	-۰/۳۸۳۴	-۰/۳۹۱۵
	۱۹۹۸	-۰/۲۳۱	۷۸	۳/۲۳	۱/۸۱	-۰/۲۶۹۹۷	-۰/۳۸۴۴	-۰/۳۶۵۹
	۱۹۹۹	—	۷۹۰/۸۹	۳/۱۹	۱/۸۱	-۰/۲۶۳۳	-۰/۳۷۹۵	-۰/۳۴۸۲
	۲۰۰۰	-۰/۲۳۵	۸۴/۴۹	۴/۳۳	۳/۱۴	-۰/۲۷۱۶	-۰/۳۸۴۷	-۰/۳۵۵۷
	۲۰۰۱	—	۸۸/۰۸	۳/۷۰	۲/۵۹	-۰/۲۷۸۹	-۰/۳۹	-۰/۳۵۹۳
	۲۰۰۲	-۰/۲۳۹	۹۱/۴۴	۳/۲۴	۲/۲۱	-۰/۲۸۲۹	-۰/۴۱۲۳	-۰/۳۷۷۷
	۲۰۰۳	-۰/۲۲۷	۹۶/۳۸	۴/۴۵	۳/۸۳	-۰/۲۹۲۶	-۰/۴۴۰۶	-۰/۳۹۶۱
	۲۰۰۴	-۰/۲۳۵	۱۰۳/۳۱	۶/۷۸	۵/۱۰	-۰/۳۰۱۳	-۰/۴۷۱۵	-۰/۴۲۶۷
	۲۰۰۵	-۰/۲۳۹	۱۱۱/۱۷	۵/۹۴	۴/۷۰	-۰/۳۱۳۶	-۰/۴۹۷۵	-۰/۴۴۷۰
۲۰۰۶	-۰/۲۳۵	۱۲۴	۶/۳۵	۵/۱۲	-۰/۳۳۹۰	-۰/۷۲۹۶	-۰/۷۰۸۶	

مأخذ: شاخص‌های توسعه جهانی ۲۰۰۸ و محاسبات تحقیق

ممکن است از اطلاعات جدول فوق درک صحیحی نسبت به اثرگذاری حکمرانی بر عملکرد اقتصادی و به خصوص نرخ‌های رشد مستمر و باثبات و همچنین قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد ملی حاصل نشود. بدین منظور در جدول (۲) کشورهای در حال توسعه مورد بررسی در جدول (۱)، به دو گروه کشورهای تازه صنعتی شده و یا کشورهای در حال توسعه با درآمد متوسط و همچنین کشورهای در حال توسعه و با درآمد پایین تقسیم می‌شوند. در این جدول نیز عملکردهای اقتصادی این دو گروه با همدیگر و همچنین با گروه کشورهای توسعه یافته در جدول (۱) مقایسه

۱- به استثنای کشورهای بحرین، عراق، کویت، عمان، امارات، زیمبابوه.

۲- به استثنای کشورهای الجزایر، بحرین، عراق، جامائیکا، کویت، مکزیک، نیجریه، عمان، ساموا، عربستان سعودی، سنگاپور، ترکمنستان، امارات عربی، یمن و زیمبابوه.

و تحلیل می‌شوند. لازم به ذکر است که به منظور جلوگیری از پیچیدگی و سردرگمی، سعی شده است در جدول ۲ تنها ارقام مربوط به سه سال ۱۹۹۶، ۲۰۰۲، ۲۰۰۶ میلادی و میانگین کل دوره ارائه شود.

بر اساس اطلاعات جدول (۲) مشخص می‌شود که میانگین تولید ناخالص داخلی ۱۲ کشور موفق در حال توسعه^۱ در سال ۱۹۹۶م. حدود ۱۹۷ میلیارد دلار بوده است و با رشد متوسطی سالانه‌ای در حدود ۵/۴ درصد به ۲۹۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲م. افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶م. میانگین تولید ناخالص داخلی این گروه با متوسط ۷/۴ درصد رشد سالانه از سال ۲۰۰۲ به رقم ۵/۳۶۲ میلیارد دلار افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۶م. بالاترین و پایین‌ترین تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت ۲۰۰۰) در این گروه با ۲۰۹۵ و ۱۰ میلیارد دلار به ترتیب متعلق به چین و ایسلند است. متوسط میانگین نرخ رشد سرانه و متوسط میانگین نرخ رشد اقتصادی این کشورها در کل دوره مورد بررسی به ترتیب حدود ۱ و ۰/۶ درصد کاهش را در این کشورها نشان می‌دهد. علی‌رغم رشد معجزه‌آسای چند سال اخیر کشورهای فوق‌الذکر، هنگامی که علت و چرایی کاهش نرخ‌های فوق را پیگیری می‌کنیم، در واقع به نوعی تأکید دوباره‌ای بر نگرش حکمرانی خوب صورت می‌گیرد. استیگلیتز پس از تحلیل بحران مالی شرق آسیا اینگونه بیان می‌کند که علت بحران این نیست که دولت‌ها به طور فعالانه در برخی بخش‌ها مداخله می‌کنند، بلکه این است که نهادهای تنظیم‌گری مالی دولت و حکمرانی نمی‌تواند منابع را درست به بخش‌های دارای مزیت در اقتصاد هدایت کند. بررسی دقیق اطلاعات نشان می‌دهد که آسیب‌شدیدی که برخی کشورهای تازه صنعتی شده مانند تایلند، مالزی و کره جنوبی و چین از بحران دیده‌اند کماکان بر فعالیت اقتصادی این کشورها اثرگذار است به طوری که متوسط نرخ رشد اقتصادی این گروه طی دوره ۲۰۰۲-۱۹۹۷ میلادی به طور متوسط سالانه ۱/۱ درصد کاهش را نشان می‌دهد و لزوم هدایت‌گری دولت‌ها را از طریق اتخاذ سیاست‌های صحیح اقتصادی آشکار می‌کند. طی چند سال اخیر رشد موفق کشورهای این گروه حاکی از مساعد شدن زمینه‌های کسب و کار در این کشورهاست. البته می‌توان افزایش جمعیت این کشورها را در چند سال اخیر یکی از عوامل کاهش متوسط نرخ رشد سرانه در این کشورها دانست.

۱- چین، یونان، هنگ کنگ، ایسلند، کره جنوبی، لوکزامبورگ، مالزی، فیلیپین، روسیه، سنگاپور، تایلند و ترکیه.

میانگین سهم تولید ناخالص داخلی به تولید ناخالص داخلی جهان در سال‌های ۱۹۹۶، ۲۰۰۲ و ۲۰۰۶ میلادی برای کشورهای موفق در حال توسعه به ترتیب ۰/۷۱، ۰/۸۲ و ۰/۹۷ درصد می‌باشد. البته کاملاً مشخص است که این کشورها به لحاظ اندازه و اثرگذاری در یک سطح نمی‌باشند و چین و کره جنوبی با متوسط ۴/۲ و ۱/۶ درصد در کل دوره، بیشترین سهم را به خود اختصاص داده‌اند. کشور ایسلند به عنوان یک کشور کوچک با اقتصاد باز با متوسط ۰/۰۲ درصد کمترین سهم را دارد. مجموع سهم تولید ناخالص داخلی به تولید ناخالص داخلی جهان کشورهای موفق در حال توسعه بیش از ۸/۵ درصد تولید جهان در سال ۱۹۹۶ و حدود ۱۱/۷ درصد در سال ۲۰۰۶ میلادی می‌باشد. به عبارت دیگر سهم کشورهای فوق‌الذکر از تولید جهان دارای میانگین نرخ رشدی معادل ۳/۲ درصد طی دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۷ میلادی می‌باشد.

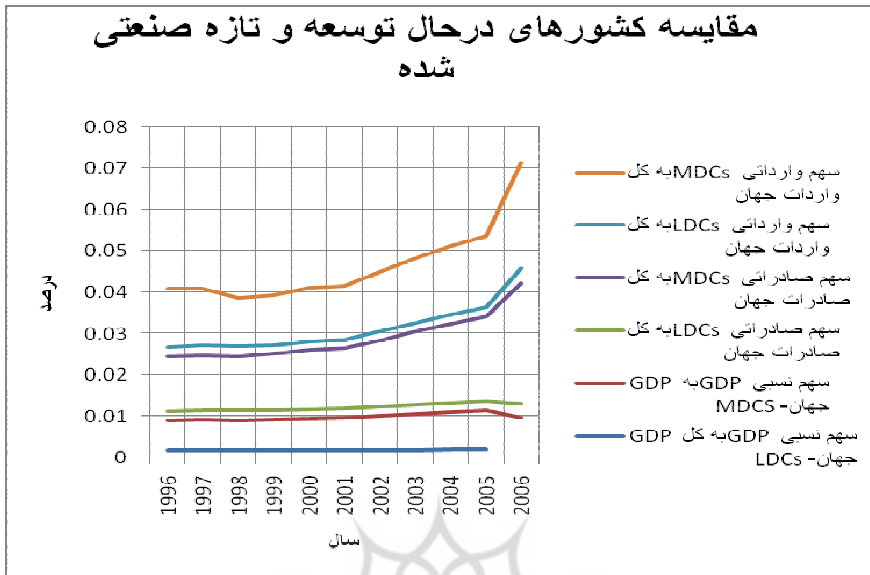
روند مجموع سهم صادرات به کل صادرات جهانی در گروه کشورهای موفق در حال توسعه به استثنای سنگاپور در سال‌های مورد بررسی، بیانگر عملکرد مناسب این کشورها در توسعه صادرات و دستیابی به مؤلفه‌های جدید تولید در عرصه رقابت بین‌المللی و همچنین افزایش بهره‌وری است. برای مثال متوسط نرخ رشد سالانه سهم صادرات کشورهای فوق‌الذکر به کل صادرات جهانی طی دوره ۲۰۰۶-۲۰۰۲ میلادی، ۸/۹ درصد بوده است که موجب افزایش سهم صادرات جهانی آنان از ۱۴/۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۳۲/۳ درصد در سال ۲۰۰۶ م. گردیده است. لازم به ذکر است سهم صادراتی کشور چین، لوگزامبورگ و کره جنوبی از صادرات جهان به ترتیب دارای بیشترین سهم ۵/۳، ۳/۶ و ۳ درصد می‌باشند. روند رو به رشد صادرات این کشورها در تجارت جهانی می‌تواند حاکی از عملکرد مناسب آنها در ایجاد زمینه‌ها و نهادهای کارساز به منظور توسعه و گسترش فضای رقابتی و تأکید بر مؤلفه‌ها و سیاست‌های صحیح استفاده کارآمد از منابع فیزیکی و انسانی در راستای توسعه صادرات باشد.

هنگامی که کشورهای در حال توسعه در جدول (۱) به دو گروه کشورهای تازه صنعتی شده و در حال توسعه طبقه‌بندی می‌شوند، تفاوت‌های آشکاری در عملکردهای اقتصادی آنها در مقایسه با جدول (۱) نمایان می‌شود. به نظر می‌رسد وزن اصلی عملکردهای اقتصادی کشورهای در حال توسعه در جدول (۱) به چند کشور خاص تعلق دارد. هنگامی که کشورهای با درآمد متوسط را از کشورهای در حال توسعه مجزا می‌کنیم، میانگین تولید ناخالص داخلی ۷۰ کشور در حال توسعه نمونه مورد بررسی در کل دوره زمانی، به طور متوسط سالانه حدود ۴/۱ درصد رشد می‌کند و از متوسط ۵۳ میلیارد دلار برای هر کشور در سال ۱۹۹۶ به بیش از ۷۹ میلیارد دلار در سال

۲۰۰۶م. افزایش می‌یابد. در بین کشورهای این گروه برزیل و هند به ترتیب با حدود ۷۶۶ و ۷۰۳ میلیارد دلار بیشترین و ساموا با ۲۹۲ میلیون دلار، کمترین تولید ناخالص داخلی واقعی را در سال ۲۰۰۶م. داشته‌اند.

در عرصه بین‌المللی و در مقایسه با دیگر کشورهای نمونه، مجموع متوسط صادرات و واردات این کشورها به کل صادرات و واردات جهان در دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی به ترتیب به طور متوسط سالانه رشدی معادل ۴/۱ و ۶/۲ درصد داشته است و سهم صادراتی آنان از حدود ۱۴/۳ در سال ۱۹۹۶ به ۱۸ درصد در سال ۲۰۰۶م. و همچنین سهم وارداتی آنان از ۱۴ درصد در ابتدای دوره به حدود ۲۰ درصد در سال پایانی مطالعه رسیده است. در حالی که متوسط میانگین سهم صادراتی هر کدام از کشورهای مورد بررسی در طول دوره ۰/۲۳ درصد است، بیشترین و کمترین سهم این گروه در سال ۲۰۰۶م. به ترتیب با بیش از ۳/۱ و ۲ هزارم درصد، متعلق به مکزیک و آفریقای مرکزی است. شایان ذکر است که سهم ایران در صادرات جهانی تنها در حدود ۰/۵ درصد می‌باشد که از متوسط گروه خود بالاتر بوده است، هرچند که بخش اعظم این صادرات از محل فروش ثروت ملی و منابع نفت و گاز حاصل شده است، اما انتظار می‌رود که با تأکید بر نقش حکمرانی و مؤلفه‌های جدید تولید سهم صادراتی کالاهای غیر نفتی ایران افزایش یابد. همچنین با توجه به این که متوسط میانگین‌های سهم وارداتی کشورهای در حال توسعه برای دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی تقریباً ۰/۲۲ درصد است (نمودار ۳).

نمودار ۳- مقایسه کشورهای در حال توسعه و تازه صنعتی شده در اقتصاد جهانی



باز هم مکزیك و آفریقای مرکزی با حدود ۳/۶ و ۲ هزارم درصد بیشترین و کمترین سهم را در سال ۲۰۰۶م. به خود اختصاص داده‌اند. سهم ایران از اقتصاد جهانی در همین سال تقریباً ۰/۸ درصد بوده است.

بررسی متوسط شاخص حکمرانی در طی دوره مورد مطالعه، تفاوت‌های عملکردی فاحشی را بین دو گروه مشخص می‌کند. در واقع نمی‌توان تفاوت‌های عملکردی بین کشورهای مورد بررسی را به تفاوت‌ها در منابع و عوامل مختلف تولید و یا تفاوت‌های جغرافیایی در بین کشورها نسبت داد، بدون آنکه این سؤال مطرح شود که چرا برخی کشورها منابع و پس‌اندازها را در ابداعات و تکنولوژی‌های پیشرفته سرمایه‌گذاری می‌کنند و برخی دیگر تنها بر استفاده آنها در سرمایه‌گذاری ماشین‌آلات و تجهیزات و یا به طور کلی سرمایه‌های فیزیکی تأکید می‌ورزند.

به نظر می‌رسد که کشورهای با درآمد پایین می‌توانند با اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی به افزایش بهره‌وری عوامل و ایجاد مزیت‌های نسبی اکتسابی پردازند و سپس به رقابت جهانی وارد شوند و از تقسیم کار بین‌المللی منتفع شوند. به عبارت دیگر، انتظار می‌رود دولت‌ها از طریق ارتقاء مؤلفه‌های حکمرانی بتوانند محیطی رقابتی را برای عوامل اقتصادی فراهم آورند. بهکیش (۱۳۸۵) اعتقاد دارد که تحت فشار رقابت بنگاه‌های اقتصادی مجبور خواهند بود از طریق بهبود

بهره‌وری عوامل و بکارگیری دانش‌های جدید در فرایند تولید، هزینه‌های تولید را کاهش و کیفیت محصولات را افزایش دهند. در واقع هنگامی بنگاه‌های اقتصادی به فعالیت می‌پردازند که علاوه بر زیرساخت‌های فیزیکی و سرمایه‌ای اقتصادی همچون بندرها، جاده‌ها و ریل‌ها، یک سری از نهادها از قبیل حق رأی، رعایت قانون توسط همگان و حقوق مالکیت معنوی جهت حمایت از دستاوردهای نوآورانه آنها وجود داشته باشد و این از وظایف حکمرانی است تا به ایجاد و تأمین این نهادها اقدام کند. در این فضا سرمایه‌گذاری‌ها در ابداعات و اختراعات گسترش می‌یابد، هزینه‌های تحقیق و توسعه افزایش می‌یابد، تکنولوژی‌های جدید، کالاها و بازار محصولات جدید رونق می‌یابد، نهایتاً همه این عوامل باعث افزایش بهره‌وری عوامل تولید و قدرت رقابت‌پذیری بیشتر اقتصاد می‌شود و نرخ‌های رشد مستمر و باثبات را به همراه خواهد داشت.

جدول ۲- خلاصه اطلاعات دو گروه کشورهای تازه صنعتی شده و در حال توسعه

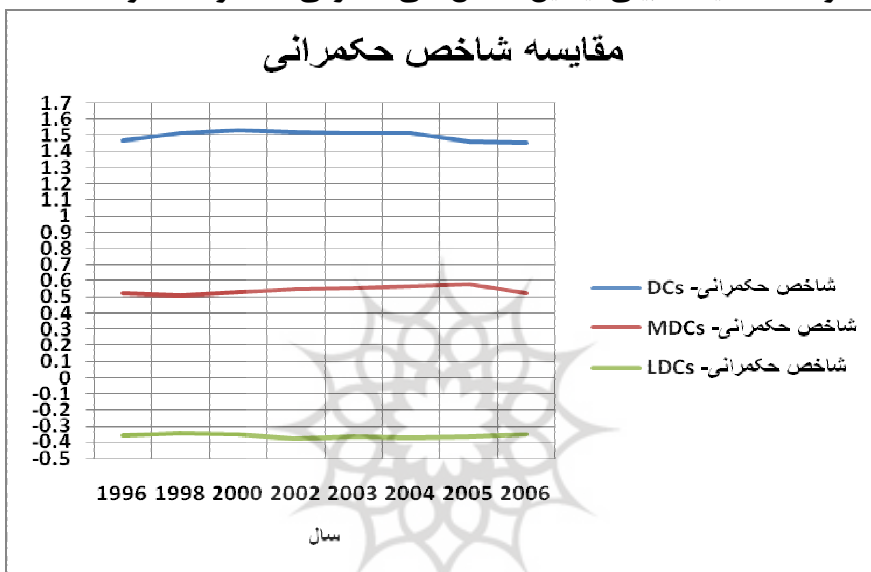
تعداد	سال	میانگین شاخص حکمرانی	میانگین تولید ناخالص داخلی (به قیمت ثابت ۲۰۰۰، میلیارد دلار)	میانگین نرخ رشد اقتصادی (%)	میانگین نرخ رشد سرانه اقتصادی (%)	میانگین سهم GDP به کل تولید ناخالص جهان (%)	میانگین سهم صادرات به کل صادرات جهانی (%)	میانگین سهم واردات به کل واردات جهانی (%)
کشوره‌ای تازه صنعتی شده	۱۹۹۶	۰/۵۲	۱۹۶/۶	۵/۲۴	۳/۵۸	۰/۷۱	۱/۳۲	۱/۴۲
	۲۰۰۲	۰/۵۴	۲۶۹/۲	۴/۶۹	۳/۸۹	۰/۸۲	۱/۶	۱/۴۳
	۲۰۰۶	۰/۵۲	۳۶۲/۵	۶/۰۵	۵/۰۱	۰/۹۷	۲/۹۳	۲/۵۵
	میانگین ۱۹۹۶-۲۰۰۶	۰/۵۴	۲۶۳/۵	۴/۷۸	۳/۷۵	۰/۸۱	۱/۶۸	۱/۵۲
کشوره‌ای در حال توسعه	۱۹۹۶	-۰/۳۵	۵۳	۵/۰۱	۳/۵۴	۰/۱۹۲	۰/۲۱	۰/۲۱۵
	۲۰۰۲	-۰/۳۷	۶۰/۹	۲/۹۹	۱/۹۱	۰/۱۹	۰/۲۱	۰/۲
	۲۰۰۶	-۰/۳۵	۷۹/۲	۶/۴۱	۵/۱۴	۰/۲۱۷	۰/۳۱	۰/۳۵
	میانگین ۱۹۹۶-۲۰۰۶	-۰/۳۶	۶۱/۸	۴/۶	۳/۳	۰/۱۹	۰/۲۳	۰/۲۲

مأخذ: (شاخص‌های توسعه جهانی ۲۰۰۸ و محاسبات تحقیق)

از مقایسه و تطبیق مباحث گذشته اینگونه استنباط می‌شود که افزایش میانگین شاخص حکمرانی باعث بهبود عملکرد اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی می‌شود. در واقع هنگامی که متوسط

شاخص حکمرانی برای کل دوره مورد بررسی از ۰/۳۶- برای کشورهای در حال توسعه به حدود ۰/۵۴ در کشورهای تازه صنعتی شده و ۱/۵ در کشورهای پیشرفته تغییر می‌کند، به همان نسبت شاهد افزایش قدرت رقابت‌پذیری و مشارکت این کشورها در اقتصاد جهانی و دستیابی به استانداردهای بهتر زندگی هستیم (نمودار ۴).

نمودار ۴- مقایسه تطبیقی میانگین شاخص کلی حکمرانی در کشورهای مورد مطالعه



با یک بررسی اجمالی اقتصادهای موفق به نظر می‌رسد بهبود حکمرانی از طریق ایجاد نهادها و زیرساخت‌های اجتماعی به فراهم ساختن محیطی رقابتی در عرصه ملی و بین‌المللی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری کمک می‌کند. به بیان دیگر ملاحظه سیاست‌های کلی کشورهای موفق نشان می‌دهد که دولت‌هایی که سریع‌تر نهادهای لازم برای ادغام در اقتصاد جهانی را فراهم آورده‌اند و سیاست‌های اقتصادی را به گونه‌ای به کار می‌گیرند که علاوه بر استفاده از مزیت‌های نسبی طبیعی در فرایند تولید، زمینه استفاده و کاربرد گسترده دانش و مزیت‌های نسبی اکتسابی فراهم شود، توانسته‌اند از طریق بهبود رقابت‌پذیری ملی و رقابت با کشورهای صنعتی سهم خود را در اقتصاد جهانی افزایش دهند.

در جدول (۳) برخی دیگر از متغیرهای اقتصادی کشورهای مورد بررسی را تحلیل می‌کنیم تا بتوان رهیافت‌های جدید در دستیابی به عملکرد اقتصادی مناسب را از کشورهای موفق اتخاذ

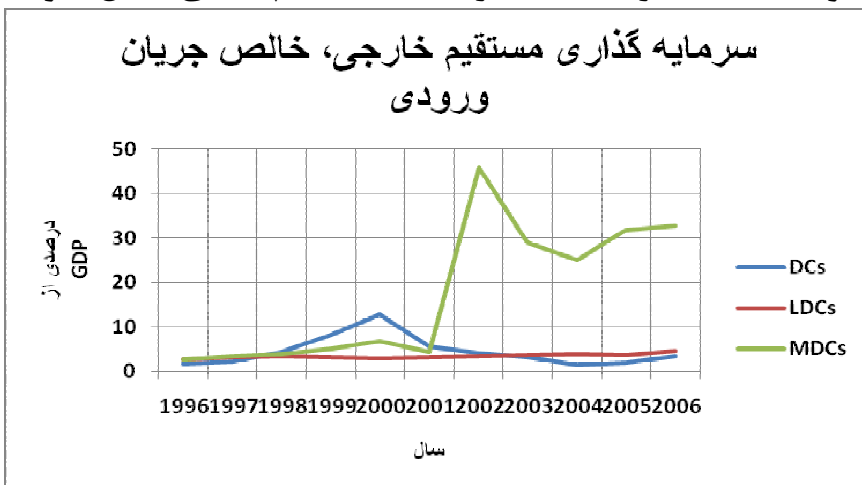
کرد. به عبارت دیگر در این جدول برخی از مهمترین شاخص‌های افزایش قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد ملی در کشورهای منتخب تحلیل می‌شود. در این جدول کشورهای مورد بررسی به سه گروه توسعه‌یافته (گروه ۱)، کشورهای در حال توسعه موفق (گروه ۲) و سایر کشورهای در حال توسعه (گروه ۳) تفکیک شده‌اند.

بررسی جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی می‌تواند بیانگر درجه توسعه‌یافتگی فضای رقابتی برای فعالین اقتصادی باشد. کشورهایی که نهادها و بسترهای جذب سرمایه‌گذاری‌های خارجی را فراهم می‌آورند، باعث شکوفایی و رشد مزیت‌های کشورشان می‌شوند. در نمونه مورد بررسی هر یک از کشورهای گروه ۲ به طور متوسط توانسته‌اند سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بیشتری جذب کنند. در واقع هر کدام از کشورهای در حال توسعه موفق توانسته‌اند در طول دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی به طور متوسط هر سال بیش از ۱۷ درصد از تولید ناخالص داخلی خود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جذب کنند و از منافع جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از قبیل ورود دانش، مدیریت و تکنولوژی جدید خارجی جهت پر کردن شکاف عمیق تکنولوژی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری استفاده کنند.

بیشترین متوسط جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی طی دوره ۲۰۰۶-۲۰۰۲ میلادی با ۳۳۸ درصد تولید ناخالص داخلی متعلق به لوکزامبورگ^۱ و کمترین مقدار متوسط جذب سرمایه خارجی برای دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی با ۰/۶۹ درصد تولید ناخالص داخلی متعلق به یونان است. اما به طور متوسط رشد سالانه جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بین کشورهای گروه ۲ در طول دوره مورد بررسی در حدود ۱ درصد می‌باشد؛ این در حالی است که متوسط رشد سالانه جذب سرمایه‌گذاری خارجی در بین کشورهای گروه ۱ و ۳ به ترتیب ۰/۲۳ و ۰/۲۲ درصد می‌باشد. میانگین جریان جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به طور متوسط در هر یک از کشورهای گروه ۱ و ۳ به ترتیب ۴/۴ و ۵/۷ درصد تولید ناخالص داخلی این کشورهاست (نمودار ۵).

۱- ارقام قبل از این دوره در دسترس نمی‌باشد.

نمودار ۵- مقایسه جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در بین کشورها



البته در بین کشورهای گروه (۱)، بیشترین و کمترین متوسط سهم جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کل دوره با حدود ۲۳ و ۰/۱۱ درصد GDP به ترتیب متعلق به بلژیک و ژاپن می‌باشد. در بین کشورهای گروه (۳) بیشترین و کمترین متوسط سهم جریان ورودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کل دوره با ۱۸/۸ و ۰/۳- درصد GDP به ترتیب به آذربایجان و یمن اختصاص دارد. سهم اقتصاد ایران نیز به طور متوسط حدود ۰/۱۳ درصد تولید ناخالص داخلی است، هرچند که در سال ۲۰۰۶ بالغ بر ۰/۴ درصد GDP سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در اقتصاد ایران صورت گرفته است.

به طور خاص، سیاست‌های دولت در مورد FDI از دو جهت باید با عدم توانایی مکانیسم بازار برخورد کند: اول از نظر عدم توانایی بازار در ارائه اطلاعات مناسب و ایجاد هماهنگی در مسیر سرمایه‌گذاری، که می‌تواند موجب جذب ناکافی FDI و یا کیفیت مناسب FDI جذب شده باشد. دوم از نظر عدم همسویی منافع سرمایه‌گذاران و علائق اقتصادی کشور میزبان. بنابراین به نظر می‌رسد یکی از مهمترین وظایف دولت‌های کشورهای در حال توسعه مهیا ساختن بستر و ایجاد نهادهایی جهت توسعه فضای رقابتی است که سرمایه‌گذاران خارجی را مجاب به آوردن سرمایه و دانش خود به این کشورها کند. با انتقال تکنولوژی و مهارت‌های مدیریتی ناشی از ورود این سرمایه‌گذاری‌ها به کشورهای در حال توسعه، به تدریج انتظار می‌رود که شکاف

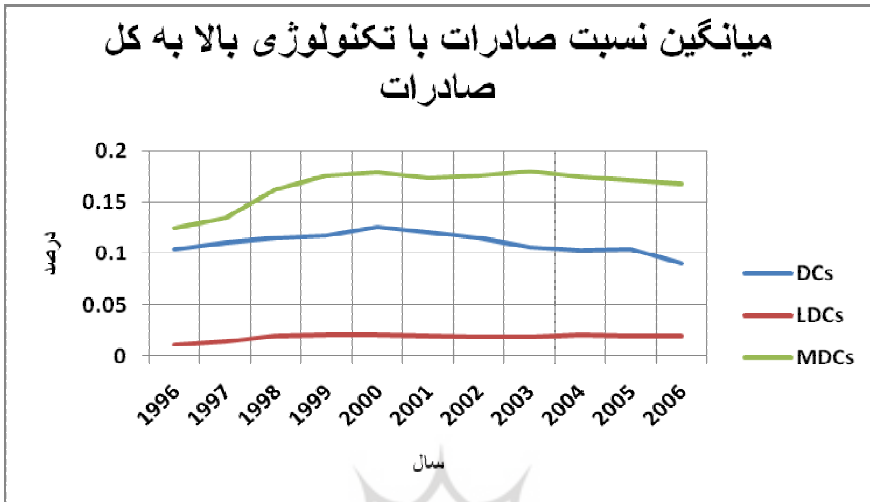
تکنولوژیکی بین این کشورها و کشورهای صنعتی کاهش یابد و زمینه‌های استفاده بهینه‌تر از منابع و عوامل تولید و افزایش بهره‌وری و قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد فراهم آید (بهکیش، ۱۳۸۵: ۳۰۰).

ابداع، اختراع، نوآوری و تکنولوژی‌های جدید محصول مخارج هنگفت تحقیقات و توسعه، تربیت نیروی متخصص و به طور کلی تشکیل سرمایه انسانی است. اقتصادهایی که با ایجاد و حمایت از نهادهایی همچون محترم شمردن حقوق مالکیت معنوی و همچنین گسترش و تسهیل دستیابی به مؤلفه‌های جدید فرایند تولید نوآوری و ابداعات را تشویق و تحریک می‌کنند، شاهد استانداردهای بهتر زندگی و رشدهای مستمر و باثبات هستند.

یکی دیگر از مؤلفه‌های که می‌تواند بیانگر فضای مناسب اقتصادی برای فعالین اقتصادی باشد، نسبت صادرات با تکنولوژی بالا به کل صادرات کالاها و خدمات (به قیمت‌های جاری) هر کشور می‌باشد. آمار و اطلاعات نشان می‌دهد کشورهای گروه ۲ در این شاخص نیز پیش‌تاز هستند و هر کشور این گروه در کل دوره مورد بررسی به طور متوسط ۱۶/۵ درصد از صادرات خود در هر سال را به این گروه از محصولات اختصاص داده است. در واقع این کشورها با رشد متوسط سالانه‌ای در حدود ۶ صدم درصد، میانگین سهم خود را از ۱۲/۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به حدود ۱۷ درصد در سال ۲۰۰۶ میلادی رسانده‌اند. در حالی که متوسط میانگین سهم صادرات با تکنولوژی بالا به کل صادرات کالاها و خدمات برای ۱۹ کشور توسعه‌یافته مورد مطالعه طی دوره مورد بررسی تقریباً ۱۱ درصد و در کشورهای در حال توسعه^۱ به طور متوسط حدود ۱/۹ درصد است (نمودار ۶).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نمودار ۶- مقایسه میانگین نسبت صادرات کالاها با تکنولوژی بالا به کل صادرات کالاها و خدمات (به قیمت‌های جاری)



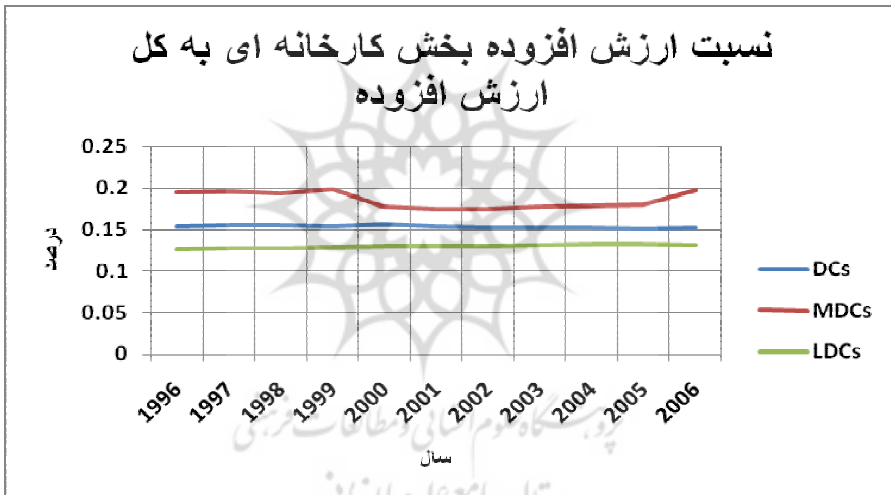
رشد متوسط سالانه نسبت صادرات با تکنولوژی بالا در طول دوره زمانی برای کشورهای گروه ۱ و ۲ به ترتیب ۰/۰۱- و ۰/۰۶ درصد است. شایان ذکر است بالاترین و پایین‌ترین میانگین سهم صادرات با تکنولوژی بالا در کل دوره زمانی در بین کشورهای گروه ۱، ۲ و ۳ عبارتند از: در گروه ۱، ایرلند، ژاپن و ایالات متحده به ترتیب با متوسط حدود ۲۸، ۲۲ و ۱۶/۵ درصد بیشترین و استرالیا با ۲/۶ کمترین سهم را دارا می‌باشند. در گروه ۲، فیلیپین، سنگاپور و مالزی با حدود ۵۳، ۳۷/۷ و ۳۷ درصد بیشترین و ترکیه با ۱/۲۵ کمترین سهم را دارا می‌باشد. در گروه ۳، کاستاریکا با ۱۶/۸ درصد بالاترین سهم و جامائیکا با حدود ۲ صدم درصد کمترین سهم را دارد. متوسط سهم صادرات با تکنولوژی بالا به کل صادرات کالاها و خدمات اقتصاد ایران برای دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی تنها در حدود ۱۴ صدم درصد می‌باشد. البته این نسبت در سال ۲۰۰۶ حدود ۰/۴ درصد بوده است.

یکی دیگر از شاخص‌هایی که می‌توان با بررسی آن به نحوه هدایت‌گری دولت در اقتصاد پی برد، نسبت ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده است. کشوری که در آنها فرایند ثبت و شروع یک فعالیت تولیدی به مدت زمان طولانی وقت نیاز دارد، دارای کیفیت اثربخشی و کیفیت مقررات دولتی کمی هستند و به همان نسبت انگیزه‌های سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد و

هزینه‌های شروع فعالیت تولیدی و صنعتی شدن اقتصاد افزایش می‌یابد. به نظر می‌رسد که نسبت ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده بتواند به طور مناسبی درجه صنعتی شدن اقتصاد و نحوه هدایت منابع به سمت تولیدات صنعتی را آشکار کند. زیرا در فضای اقتصاد بین‌الملل و با توجه به تقسیم کار بین‌المللی، بدون هدایت امکان تغییر ساختار اقتصادی از غیرصنعتی به صنعتی بسیار دشوار است.

براساس آمار و اطلاعات موجود میانگین این شاخص برای کل دوره مورد مطالعه در هر کدام از کشورهای گروه ۱، ۲ و ۳ به ترتیب به طور متوسط حدود ۱۵/۳، ۱۷/۵ و حدود ۱۳ درصد می‌باشد (نمودار ۷).

نمودار ۷- مقایسه میانگین سهم ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده



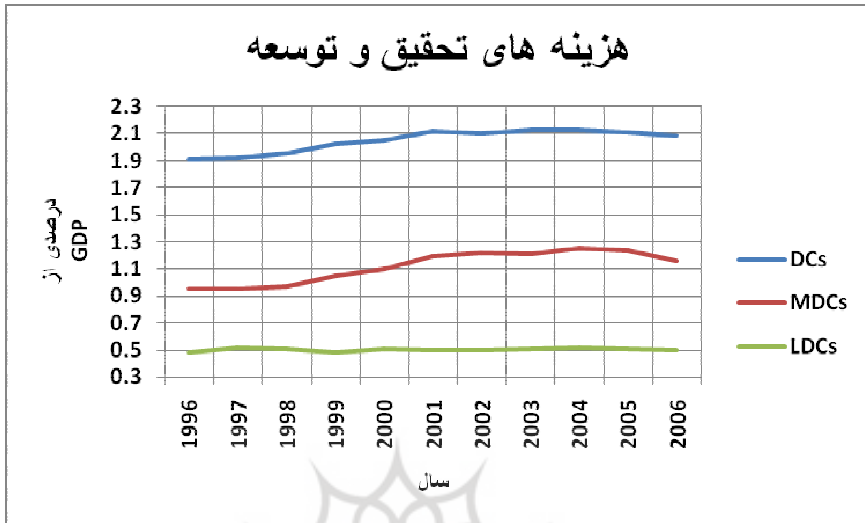
در حالی که متوسط رشد سالانه میانگین نسبت ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده در کشورهای گروه ۲ و ۳ به ترتیب حدود ۰/۲۳ و ۰/۴۵ درصد است، متوسط این نرخ برای کشورهای گروه یک ۰/۰۱- درصد می‌باشد. در سال ۲۰۰۵ فنلاند و ژاپن به ترتیب با ۲۲ و ۱۸ درصد بیشترین سهم کارخانه‌ای را در میان کشورهای گروه خود دارا بوده‌اند. در کشورهای گروه ۲ در سال ۲۰۰۵ چین، تایلند، مالزی و کره جنوبی به ترتیب با ۲۵/۴، ۲۶/۴، ۲۴/۵ و ۲۴/۴

۱- به استثنای اطلاعات بحرین، غنا، رومانی، صربستان، ایسلند، روسیه و ایرلند.

درصد بالاترین سهم ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده را به خود اختصاص داده‌اند. در همین سال در کشورهای گروه ۳ تاجیکستان با ۲۵/۷ درصد بیشترین سهم ارزش افزوده کارخانه‌ای را داشته است و سهم ارزش افزوده کارخانه‌ای به کل ارزش افزوده در اقتصاد ایران نیز در سال مورد بررسی تنها ۱۳/۸ درصد بوده است. البته باید خاطر نشان ساخت با توجه به استراتژی جایگزینی واردات در طول برنامه‌های اقتصادی و اختصاص سهم قابل توجهی از منابع و عوامل تولید در طول دهه‌های گذشته به بخش صنعت، همچنان شاهد سهم قابل توجه ارزش افزوده محصولات کارخانه‌ای به ارزش افزوده نمی‌باشیم.

در حال حاضر اقتصادهای دانش‌محور، اقتصادهای موفق محسوب می‌شوند و با توجه به اینکه یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده اقتصاد دانش‌محور، نوآوری متکی بر انجام فعالیت‌های تحقیق و توسعه می‌باشد، لذا می‌توان با بررسی میانگین سهم هزینه‌های تحقیق و توسعه (R&D) به تولید ناخالص داخلی در کشورهای منتخب جهت‌گیری اقتصادی هر یک از کشورهای مورد مطالعه را نشان داد و به بیان دیگر می‌توان به نقش حکمرانان در توسعه فضای رقابتی هر کشور پی برد. براساس آمار و اطلاعات می‌توان بیان داشت در طول دوره مورد مطالعه، هر یک از کشورهای گروه ۱ به طور متوسط با اختصاص ۲/۰۴ درصد از GDP به هزینه‌های تحقیق و توسعه، بالاترین هزینه‌های R&D را داشته‌اند در حالی که کشورهای گروه ۲ و ۳ به ترتیب ۱/۱۱ و ۰/۵ درصد از GDP خود را به طور متوسط صرف هزینه تحقیق و توسعه نموده‌اند (نمودار ۸).

نمودار ۸- مقایسه میانگین هزینه‌های تحقیق و توسعه در بین کشورهای مورد مطالعه



نکته جالب توجه در خصوص هزینه‌های R&D کشورهای برگزیده، متوسط نرخ رشد میانگین این متغیر است. متوسط نرخ رشد میانگین هزینه‌های تحقیق و توسعه در دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۷ میلادی برای کشورهای گروه ۱، ۲ و ۳ به ترتیب ۰/۸۷، ۲ و ۰/۵۵ درصد است و میانگین هزینه‌های تحقیق و توسعه را برای هر کشور به ترتیب از ۰/۹۵، ۱/۹ و ۰/۴۸ درصد در سال ۱۹۹۶ میلادی به حدود ۲/۱، ۱/۱۵ و ۰/۵ درصد افزایش داده است. به عبارت دقیق‌تر کشورهای در حال توسعه موفق با اینکه نسبت به کشورهای کاملاً صنعتی مقدار R&D کمتری دارند، اما تأکید بسیار زیادی بر هزینه‌های تحقیق و توسعه دارند. بالاترین متوسط هزینه تحقیق توسعه در کل دوره زمانی در میان کشورهای گروه ۱، به ترتیب با ۳/۲۲ و ۳/۰۵ درصد GDP متعلق به فنلاند و ژاپن است. در بین کشورهای گروه ۲، ایسلند و کره جنوبی با ۲/۶ و ۲/۵۴ درصد GDP رتبه‌های برتر را دارند. در گروه ۳، مقدونیه با ۱/۶۴ و زامبیا ۰/۱۲ درصد بیشترین و کمترین متوسط هزینه‌های تحقیق و توسعه را دارا می‌باشند. متوسط هزینه‌های تحقیق و توسعه در کل دوره زمانی برای ایران تقریباً کمتر از نیم درصد از GDP را به خود اختصاص می‌دهد. به نظر می‌رسد که دولت‌هایی که به دنبال رشد اقتصادی مستمر و باثبات و افزایش استانداردهای زندگی هستند، از طریق تأکید بر استفاده گسترده از عوامل تولید جدید و دانش‌محور برای

بنگاه‌های اقتصادی سعی در افزایش رشد بهره‌وری عوامل تولید و افزایش قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد ملی دارند و به این صورت بر استحکام و پایداری رشد اقتصادی می‌افزایند. به بیان صریح‌تر رشد قابل توجه کشورهای تازه صنعتی شده در بسیاری از مؤلفه‌های اقتصادی نسبت به کشورهای توسعه‌یافته و دیگر کشورها می‌تواند ناشی از عزم جدی حاکمان این کشورها در حرکت به سمت حکمرانی بهتر باشد. بر این اساس حکمرانان این کشورها ابتدا به شناخت نقاط قوت و ضعف و پتانسیل‌های اقتصادی خود می‌پردازند و سپس با اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی دسترسی به مؤلفه‌های اقتصاد دانش‌محور همچون نیروی متخصص و R&D را برای فعالین اقتصادی تسهیل می‌کنند تا بتوانند از این طریق به سرعت شکاف تکنولوژیکی و اقتصادی خود را با کشورهای توسعه‌یافته از لحاظ سهم و جایگاه در اقتصاد جهانی پر کنند.

اکنون به بررسی چند شاخص قیمتی و پولی در اقتصادهای مورد مطالعه می‌پردازیم. میانگین نسبت نرخ رشد حجم نقدینگی به نرخ رشد تولید ناخالص داخلی و تناسب بین نرخ رشد نقدینگی و نرخ رشد اقتصادی در واقع بیانگر نحوه اتخاذ سیاست‌های پولی توسط دولت در اقتصاد و به عبارتی هدایت و رهبری اقتصاد و یا ایجاد ثبات اقتصادی است. فریدمن پس از بحث‌های نظری فراوان نهایتاً نتیجه‌ای مشابه تئوری مقداری پول می‌گیرد که در آن نرخ رشد حجم پول باید متناسب با نرخ رشد محصول کل باشد تا تورم بروز نکند. وی توصیه می‌کند که برای دستیابی به یک نرخ رشد مستمر و با ثبات، هر سال حجم نقدینگی با یک نرخ ثابت افزایش یابد. متوسط نرخ رشد سالانه، میانگین نسبت نرخ رشد، حجم نقدینگی به نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در گروه (۱)^۱، گروه (۲)^۲ و گروه (۳)^۳ به ترتیب ۱، ۵/۰- و ۳/۰ درصد می‌باشد. متوسط نرخ رشد سالانه میانگین تورم برای دوره ۲۰۰۵-۱۹۹۷ میلادی به ترتیب در گروه‌های مورد بررسی ۰/۰۴، ۰/۰۹- و ۰/۰۷ درصد می‌باشد. به نظر می‌رسد که کشورهای گروه (۱) بر اساس نظر فریدمن هر سال با نرخ متوسطی متناسب با رشد اقتصادی حجم نقدینگی خود را افزایش می‌دهند و بر همین مبنا دارای یک نرخ ملایم و متوسط تورم حدود ۱/۹۷ درصد می‌باشند. همانطور که ملاحظه می‌شود کشورهای گروه ۲ که متوسط نرخ رشد سالانه حجم

۱- به استثنای اتریش، کانادا، فنلاند، فرانسه، آلمان، ایرلند، ایتالیا، هلند، پرتغال، اسپانیا و انگلستان

۲- به استثنای یونان و لوکزامبورگ

۳- به استثنای عراق و ازبکستان

نقدینگی آنها کاهش است، دارای متوسط نرخ رشد تورم منفی هستند و توانسته‌اند به منظور ایجاد ثبات اقتصادی، متوسط نرخ تورم را در این گروه از حدود ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۶ به کمتر از ۵ درصد در سال ۲۰۰۵ میلادی کاهش دهند. اما کشورهای گروه ۳ علاوه بر اینکه نرخ رشد سالانه حجم نقدینگی آنها به طور متوسط هر سال ۰/۳ درصد رشد می‌کند، به دلیل عدم هدایت صحیح این منابع به بخش‌های مولد اقتصاد بالاترین متوسط نرخ تورم را در بین گروه‌های مورد بررسی دارند و همانطور که در جدول (۳) مشاهده می‌شود، میانگین این شاخص از ۲۲ درصد برای سایر کشورهای در حال توسعه در ابتدای دوره به بیش از ۲۴ درصد در سال ۲۰۰۵ میلادی افزایش یافته است.

اساساً پس از بحران مالی ۱۹۹۷م. در شرق آسیا این ایده قوت گرفت که هدایت و تنظیم‌گری دولت‌ها در اقتصاد و اتخاذ سیاست‌های صحیح اقتصادی می‌تواند انگیزه‌های کافی را برای عاملین اقتصادی فراهم آورد، ابداع و نوآوری را تحریک کند و موجب افزایش کارایی و بهره‌وری عوامل و نهایتاً افزایش قدرت رقابت‌پذیری اقتصاد شود. قابل ذکر است که روی آوردن بسیاری از کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین به سیاست‌های اقتصاد باز در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی، آنها را با مشکلات فراوانی از جمله تورم بسیار بالا، نابرابری بیشتر و کاهش تولیدات داخلی مواجه نمود. اما پس از غالب آمدن نگرش حکمرانی در اواسط دهه ۱۹۹۰م. دولت‌های این کشورها همواره تلاش می‌کنند تا سیاست‌های معتدل‌تری را اتخاذ کنند. هرچند که به نظر می‌رسد در مقایسه با کشورهای موفق توفیق‌چندانی در این زمینه به دست نیاورده‌اند و همچنان در بسیاری از شاخص‌های اقتصادی عملکردهای ضعیفی نسبت به کشورهای موفق دارند. بنابراین می‌توان نهادهای تنظیم‌گری دولت و نقش حیاتی حکمرانی را یکی از مؤثرترین عوامل جهت دستیابی به زمینه‌های مناسب رشد اقتصادی مستمر و باثبات دانست. زیرا سیاست‌های اقتصادی را به نحوی به کار می‌گیرد که علاوه بر ایجاد یک فضای باثبات کسب و کار، امکان بهره‌گیری از تمام توانایی‌ها و ظرفیت‌ها در اقتصاد را برای فعالان جامعه فراهم آورد.

نرخ بهره واقعی در واقع نشان‌دهنده هزینه دسترسی به سرمایه و یکی از مهمترین شاخص‌های بازارهای مالی و در واقع قیمت سرمایه است. این متغیر چگونگی توسعه کسب و کار در بازارهای مالی و قدرت رقابت‌پذیری آن را در عرصه ملی و بین‌المللی نشان می‌دهد (بهکیش،

۲۲۵:۱۳۸۵). میانگین نرخ بهره واقعی برای کشورهای گروه ۱، ۲ و ۳ به طور متوسط در هر سال ۳/۷، ۶ و ۱۰/۷ درصد می‌باشد. البته قابل ذکر است که این اطلاعات برای برخی از کشورها در دسترس نبوده^۱ و یا اینکه تنها در چند سال خاص^۲ وجود داشته است. متوسط نرخ رشد میانگین نرخ بهره واقعی برای کشورهای مورد بررسی طی دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۷ میلادی مشخص می‌کند که کشورهای گروه ۱، ۲ و ۳ به طور متوسط دارای نرخ‌های رشد ۰/۱۷-، ۰/۰۲- و ۰/۰۰۷- درصد می‌باشند. در واقع به طور متوسط همه کشورهای مورد بررسی سعی داشته‌اند هزینه‌های دسترسی سرمایه را برای بنگاه‌های اقتصادی کاهش دهند. البته لازم به ذکر است که صرف کاهش نرخ بهره نمی‌تواند مشکلی را حل کند، بلکه حتی ممکن است به تورم بیفزاید. اما به نظر می‌رسد با شناخت دقیق مزیت‌های کشور و در کنار توجه به قیمت‌های نسبی دیگر عوامل تولید می‌توان نهادها و مقررات حقوقی سازمان‌های مالی را به گونه‌ای سازماندهی نمود که باعث کارا شدن بازارهای مالی و بهره‌مندی از یک سیستم بانکداری توسعه‌یافته و همچنین تسهیل‌کننده کسب و کار و رشد شود. اینگونه بازارها با تخصیص بهینه منابع هزینه دسترسی به سرمایه را آنچنان تعیین می‌کنند که قدرت رقابت‌پذیری بنگاه‌های تولیدی و به تبع آن قدرت رقابت‌پذیری کل اقتصاد افزایش یابد (بهکیش، ۲۲۵:۱۳۸۵).

نرخ ارز یکی از مهمترین متغیرهای اقتصادی است و ارتباط مستقیمی میان عرضه آن با صادرات هر کشور وجود دارد. در صورتی که نرخ ارز در کشورها توسط مکانیسم بازار تعیین شود، هر چه صادرات کشورها بیشتر باشد، نرخ ارز مؤثر به عنوان قیمت ارز در بازار کاهش خواهد یافت. تناسب بین نرخ ارز و همچنین نرخ بهره با قیمت سایر عوامل تولید به علامت‌دهی و راهنمایی صحیح فعالان اقتصادی و توسعه فضای رقابتی کمک می‌کند. برای مثال کشورهایی که نرخ ارز را نسبت به قیمت دیگر عوامل به طور نسبی پایین‌تر از قیمت بازاری آن ثابت نگه می‌دارند، به جای تکیه بر مزیت‌های نسبی کشور در فرایند تولید به واردات کالاهای سرمایه‌ای روی می‌آورند. نهایتاً بررسی میانگین شاخص نرخ ارز مؤثر واقعی در کشورهای مورد مطالعه نشان می‌دهد که کشورهای گروه ۲ به طور متوسط دارای نرخ رشد سالانه شاخص نرخ ارز مؤثر منفی نسبت به دیگر گروه‌ها بوده‌اند. کشورهای گروه ۳ بیشترین نرخ رشد متوسط سالانه را در این میان

۱- بورکینا فاسو، ساحل عاج، عراق، قزاقستان، رومانی، عربستان سعودی، سنگال، سودان، تونس، ترکمنستان، ازبکستان، ترکیه.

۲- ایران، پاکستان، امارات عربی، لوکزامبورگ، صربستان و آذربایجان.

داشته‌اند. در بین کشورهای گروه ۱ بیشترین و کمترین متوسط شاخص نرخ ارز مؤثر واقعی به ترتیب با ۱۱۳ و ۹۶ متعلق به ایرلند و ایالات متحده است. در میان کشورهای تازه صنعتی روسیه با ۱۳۰ و چین و ایسلند با حدود ۹۸ کمترین متوسط شاخص نرخ ارز را دارا می‌باشند. در حالی که متوسط میانگین‌های شاخص نرخ ارز مؤثر در بین کشورهای گروه ۳ حدود ۱۰۵ است، این شاخص به طور متوسط برای ایران طی دوره ۲۰۰۶-۱۹۹۶ میلادی حدود ۱۱۲ و در سال ۲۰۰۶ رقم ۱۳۵ می‌باشد.

نکته قابل توجه تناسب مابین نرخ رشد ارز و نرخ تورم در بین کشورها می‌باشد. هنگامی که نسبت بین نرخ ارز و نرخ تورم کاهش می‌یابد و یا به عبارت دیگر تورم افزایش می‌یابد، تقاضای خارجی برای کالاهای صادراتی کاهش یافته و قدرت رقابت‌پذیری بنگاه‌های تولیدی و اقتصاد ملی در مقایسه با رقبای خارجی کاهش می‌یابد. بنابراین کشورهایی که سطوح تورم کمتری را تجربه می‌کنند در فضای بین‌المللی قدرت رقابت‌پذیری بیشتری خواهند داشت و سهم صادراتی آنها قابل توجه‌تر می‌باشد.

بنابراین به نظر می‌رسد حکمرانانی که در کنار یک فضای با ثبات سیاسی و اقتصادی، نهادهای تنظیم‌گری و سیاست‌های اقتصادی را به گونه‌ای به کار می‌گیرند که قیمت‌های نسبی عوامل در واقع نشان‌دهنده مزیت‌های نسبی طبیعی باشد و همچنین سعی می‌کنند از طریق انحرافات عمدی در قیمت‌های نسبی عوامل به نفع عوامل جدید تولید از قبیل هزینه‌های تحقیق و توسعه، فناوری اطلاعات، مدیریت علمی و ... به افزایش بهره‌وری عوامل تولید، گشایش بازارها و محصولات جدید، جهش صادراتی و صنعتی و افزایش قدرت رقابت‌پذیری بنگاه‌های تولیدی و اقتصاد ملی کمک کنند، در سطح ملی دارای نرخ‌های رشد اقتصادی مستمر و باثبات و ارتقای استانداردهای زندگی هستند و در عرصه بین‌المللی نیز قدرت اثرگذاری و مشارکت بیشتری در اقتصاد جهانی خواهند داشت.

جدول ۳- برخی دیگر از اطلاعات اقتصادی کشورهای مورد مطالعه

تعداد	سال	میانگین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، خالص جریان ورودی (از GDP)	میانگین نسبت صادرات با تکنولوژی بالا به کل صادرات به قیمت جاری (%)	میانگین نسبت ارزش افزوده کارخانه-ای به کل ارزش افزوده (%)	میانگین هزینه‌های تحقیق و توسعه (از GDP)	میانگین نسبت رشد حجم نقدینگی به رشد تولید ناخالص داخلی	میانگین نرخ بهره واقعی (%)	میانگین شاخص نرخ ارز موثر واقعی (= ۱۰۰ در ۲۰۰۰)	میانگین نرخ تورم، (%)
کشورهای توسعه یافته ۱۹	۱۹۹۶	۱/۷	۱۰	۱۵/۳	۱/۹۱	۴/۴۷	۵/۶۸	۱۰۶/۸	۱/۹
	۲۰۰۲	۴	۱۱/۴۸	۱۵/۲	۱/۲	۵/۴۷	۳/۵۶	۱۰۱/۸	۲
	۲۰۰۶	۳/۴	۹/۰۵	۱۵/۳	۲/۰۸	۲/۹۶	۳/۳۴	۱۰۷/۶	---
	میانگین دوره	۴/۴	۱۱	۱۵/۳	۲/۰۴	۱/۷۳	۳/۷۳	۱۰۴/۳	۱/۹۷
کشورهای تازه صنعتی شده ۱۲	۱۹۹۶	۲/۶۵	۱۲/۵	۱۷	۰/۹۵	۲/۶	۱۱/۸۴	۱۱۳/۸	۱۴/۸
	۲۰۰۲	۴۵/۹	۱۷/۶	۱۷/۵	۱/۲۱	-۱۵	۴/۹۸	۱۰۲/۹	۴/۶
	۲۰۰۶	۳۲/۸	۱۶/۸	۱۷/۸	۱۵/۱	۴/۸	۳/۷۸	۱۱۰/۳	---
	میانگین دوره	۱۷/۳	۱۶/۵	۱۷/۵	۱/۱۱	۰/۶۶	۶/۰۱ ^۲	۱۰۵/۹	۸/۴
کشورهای در حال توسعه ۷۰	۱۹۹۶	۲/۵۸	۱/۱۹	۱۲/۶	۰/۴۷	-۳/۷	۱-/۷۹	۱۰۳/۸	۲۲
	۲۰۰۲	۳/۵	۱/۹۷	۱۲/۹	۰/۵	-۲۴/۲	۱۲	۱۰۳	۱۳/۴۵
	۲۰۰۶	۴/۷	۲	۱۳/۱	۰/۵	۴	۶/۷۶	۱۰۹/۷	---
	میانگین دوره	۳/۴	۱/۹۳	۱۲/۹	۰/۵	-۰/۷۶	۱۰/۷۵ ^۳	۵/۴	۱۳

مأخذ: (شاخص‌های توسعه جهانی ۲۰۰۸ و محاسبات تحقیق)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- به استثنای کشورهای اتریش، بلژیک، فرانسه، آلمان، ایرلند، ایتالیا، هلند، پرتغال، اسپانیا، انگلستان.

۲- به استثنای کشورهای هنگ کنگ، کره جنوبی، تایلند و ترکیه.

۳- به استثنای کشورهای بورتوگال، ساحل عاج، غنا، ایران، عراق، قزاقستان، پاکستان، رومانی، سنگال، سودان، تونس، ترکمنستان، امارات و ازبکستان.

۴- به استثنای کشورهای آرژانتین، آذربایجان، بنگلادش، بوسنی و هرزگوین، برزیل، بورتوگال، مصر، هند، اندونزی، عراق، جامائیکا، اردن، قزاقستان، کنیا، کویت، قرقیزستان، لبنان، لیتوانی، ماداگاسکار، موریتانی، مکزیک، موزامبیک، عمان، پرو، سنگال، صربستان، اسلوانی، سودان، سوریه، تاجیکستان، تانزانیا، ترکمنستان، ازبکستان، ویتنام، یمن و زیمبابوه.

۴- نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادات

روی آوردن به سمت جهانی شدن و پیوستن به اقتصاد جهانی در چند دهه اخیر، مهمترین چالش پیش روی بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه بوده است. تحلیل حاضر نشان می‌دهد کشورهای که حکمرانی نسبتاً بهتری دارند، زیرساخت‌ها و نهادهای لازم جهت ادغام در اقتصاد جهانی را فراهم آورده‌اند و از ابزارهای اقتصادی به گونه‌ای استفاده کرده‌اند که توان رقابتی بنگاه‌های اقتصادی در عرصه بین‌المللی افزایش یابد. تحلیل بین کشوری حاضر بیانگر آن است که هنگامی که کشورها به گروه‌های توسعه‌یافته، کشورهای در حال توسعه موفق و سایر کشورهای در حال توسعه تقسیم می‌شوند، میانگین شاخص کلی حکمرانی که به صورت یک میانگین ساده مؤلفه‌های حکمرانی به پیروی از مطالعات کافمن و کرای ساخته شده است، تفاوت‌های آشکاری را در بین گروه‌های مورد بررسی نشان می‌دهد. نتایج حاکی از آن است که با افزایش نسبی شاخص حکمرانی در بین کشورها، عملکرد کلان اقتصادی این کشورها به همان نسبت مطلوب‌تر می‌شود.

همگام با استیگلیتز به نظر می‌رسد که کشورهایی که حکمرانی بهتری دارند، عملکرد مکانیسم بازارها در آنها بهتر باشد. دولت‌ها اغلب در این کشورها فعالیت‌هایی را در دست می‌گیرند که اگر به مکانیسم بازار سپرده شود، در انجام آنها قصور و کوتاهی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر انتظار می‌رود حکمرانی بهتر، از طریق اتخاذ سیاست‌های صحیح اقتصادی منابع کشور را به سمت افزایش قدرت رقابت‌پذیری و بهبود بهره‌وری عوامل سوق دهند. برای مثال آموزش همگانی، تشکیل و تربیت سرمایه انسانی، انحراف عمدی قیمت‌های نسبی به نفع منابع دانش‌محور همچون تحقیق و توسعه و اختراعات، حمایت از حقوق مالکیت فیزیکی و معنوی و حمایت مادی از ابداعات و نوآوری‌ها، از جمله وظایفی است که یک حکمران خوب می‌تواند در تکمیل نقش بازار ایفا کند و منجر به افزایش قدرت رقابتی بنگاه‌ها و اقتصاد ملی شود. در واقع تحلیل حاضر نشان می‌دهد که حکمرانان موفق جهت توسعه فضای رقابتی کشورشان در عرصه ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی از طریق بکارگیری سیاست‌های اقتصادی بر عوامل دانش‌محور در فرایند رشد اقتصادی تأکید نموده‌اند و تا حد ممکن استفاده و کاربرد این عوامل را برای کارگزاران و فعالان اقتصادی تسهیل نموده‌اند. برای مثال بسیاری از کشورها سعی نموده‌اند با حمایت از حقوق مالکیت معنوی و یا اختصاص یارانه به بخش اعظمی از هزینه‌های تحقیقاتی، ابداعات و اختراعات و به نوعی ایجاد انحراف عمدی در قیمت‌های نسبی عوامل تولید از

فعالیت‌های نوآورانه و مبتکرانه حمایت و استقبال کنند.

بنابراین با توجه به نقش حکمرانی در فراهم ساختن بستری رقابتی و نهایتاً دستیابی به رشد اقتصادی مستمر و باثبات در سطح ملی و منتفع شدن از ادغام در اقتصاد جهانی، انتظار می‌رود که کشورهای در حال توسعه از جمله ایران جهت بهبود عملکردهای اقتصادی و دستیابی به رشد اقتصادی مستمر و باثبات و توسعه فضای رقابتی به این مؤلفه جدی و حیاتی در سیاستگذاری‌های اقتصادی اهمیت ویژه‌ای بدهند.

منابع

- بهکیش، محمد مهدی (۱۳۸۵)، *اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن*، چاپ چهارم، تهران: نشر نی.
- مهدوی عادل، محمد حسین؛ حسین‌زاده بحرینی، محمد حسین؛ جوادی، افسانه (۱۳۸۷)، *تأثیر حکمرانی خوب بر جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای با درآمد متوسط*، مجله دانش و توسعه، شماره ۲۴، صص ۸۷-۱۰۶.
- میدری، احمد و خیرخواهان، جعفر (۱۳۸۳)، *حکمرانی خوب بنیان توسعه*، چاپ اول، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- Acemoglu. D, Johnson.S, Robinson.J, Thaicharoen.Y(2003), "Institutional Causes, Macroeconomic Symptoms: Volatility, Crises and Growth," *Journal of Monetary Economics*, Vol. 50, pp. 49-123.
- Badun. M.(2005), "The Quality of Governance and Economic Growth in Croatia," *Financial Theory and Practice*, Vol. 29, No. 4, pp. 279-308.
- Barro. R.J, (1996), "Democracy and Growth," *Journal of Economic Growth*, Vol. 1, pp. 1-27.
- Brunetti. M, G. Kisunko and B. Weder(1997), "*Economic Growth with Incredible Rules Evidence from a World Wide Private Sector Survey*," Working Paper.
- Grossman, G. M., and E. Helpman (1990), "Comparative Advantage and Long-Run Growth", *American Economic Review*, 80, 796-815.
- Hall. R. E and C.H. Jone, (1998), "*Why Do Some Countries Produce So Much More Output per Worker than Others?*" National Bureau of Economic Research, Version 4, Working Paper.
- Kaufmann. D, A. Kraay and M. Mastruzzi(2004), "Governance Matters III: Governance Indicators for 1996, 1998, 2000, 2002," *The World Bank Economic Review*, Vol. 18, No. 2, pp. 253-287.
- Kumar Narayan. P, (2008), "An Econometric Model of the Investment and a CGE Model of the Impact of Democracy on Investment and Economic Growth in Fiji", *International Journal of Social Economics Vol.* 35 No. 12, pp. 1017-1031.
- Lucas, R. E., Jr.(1988), "On the Mechanics of Economic Development", *Journal of Monetary Economics*, 22, 3-42.

- Meon. P. G, Weill. L.(2005), "Does better Governance Foster Efficiency? An Aggregate Frontier Analysis," *Economics of Governance*, Vol. 6, pp. 75-90.
- Rebelo. S.(1991), "Long-Run Policy Analysis and Long-Run Growth," *Journal of Political Economy*, Vol. 99, pp. 500-521.
- Solow. R.M, (1956), "A Contribution to Theory of Economic Growth," *Quarterly Journal of Economics*, 70: 65-94.
- Stiglitz. J, (1998), "*More Instrument and Broader Goals: Moving toward the Post-Washington Consensus*," <http://www.ucm.es/info/eid/pb/Stiglitz98wider.pdf>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی